

**مطبوعات آماج گفتگو
و دو نیشته ی دیگر**

سالار عزیز پور

ویژه گی ها:

نام کتاب: مطبوعات آماج گفتگو و دو نیشته ی دیگر
از سالار عزیزپور
زمان چاپ: تابستان ۱۳۸۵ خورشیدی
شماره گان: ۵۰۰ جلد



صفحه آرای: نهاد نشراتی "شاهمامه"، هالند

www.shahmoama.persianblog.com

حق چاپ محفوظ است.

فهرست مطالب:

- ۵ - یادداشتی به جای مقدمه
- ۷ - گفتگویی با پرخاش احمدی
- ۱۷ - گفتگویی با فریدون ابراهیمی
- ۲۲ - گفت و شنودی با مریم محبوب
- ۲۹ - گفتگویی با صدیق طرزی رهپو
- ۳۳ - گفتگویی با داودشاه صبا
- ۳۸ - گفتگویی با محمد قوی کوشان
- ۴۷ - گفتگویی با رسول رهین
- ۵۱ - گفت و شنودی با عزیزالله ایما
- ۵۴ - گفت و شنودی با فهیم دشتی
- ۵۷ - گفت و شنودی با اکرام اندیشمند
- ۶۰ - گفتگویی با رحمت الله بیژنپور
- ۷۶ - گفتگویی با بانو رحیمی پوپل
- ۷۸ - گفت و شنودی با منیژه نادری
- ۸۳ - نگاهی به دُرّ دری و چند گاهنامه ی دیگر
- ۹۱ - مؤخره یی بر معیار های گزینشی چاپ آثار

یادداشتی به جای مقدمه

مطبوعات آماج گفتگو و دو نیشته ی دیگر در برگیرنده ی شماری از گفتگو هایی ست پیرامون کارنامه و دیدگاه دسته ی از فرهنگیان و دست اندرکاران مطبوعات.

این اثر نخستین بار از طریق سایت "فردا" با همکاری و توجه آقای نادر عمر به چاپ رسیده است؛ اما چاپ مدون و صورت کتابی آن به تشویق و حمایت مالی دوست فرزانه ام نویسنده و مترجم گرامی جناب فضل الرحمن فاضل صورت گرفته است که نگارنده ی این قلم همواره ممنون محبت بی شائبه جناب عالی می باشد.

در پایان این یادداشت به جای مقدمه باید افزود که ضرورت در میان گذاشتن پرسش های از این دست را برای نهادینه کردن گفتمان هایی پیرامون مطبوعات، یکی از رسالت های بسیار بنیادی و اساسی دست اندرکاران مطبوعات می دانم؛ به ویژه در عصری که آن را عصر ارتباطات و رسانه های همگانی گفته اند.

سالار عزیزپور



با در نظر داشت یادداشت آمده در این اثر، نخستین گفتگوی مان را با دوکتور «ولی پرخاش احمدی»، نویسنده و پژوهشگر و استاد دانشگاه در کالیفورنیا، اختصاص داده ایم.

نخستین پرسش: کم و بیش از چگونه گی تلاش های ادبی تان در سالهای پیش بنویسید؛ سالهای که سروده هایی از شما به چاپ می رسید و در کنار آن مسوولیت روزنامه نیسه استقلال را داشتید و همچنان نقد و نظر های بر برخی از سروده های حزبی می نگاشتید.

پاسخ سوال نخست: علاقه ی من به ادبیات، به ویژه شعر، برمی گردد به دوره ی تحصیل ابتدایی. من در سالهای اول مکتب، شاگردی بودم سخت محبوب و سر به راه. شاید شاگرد کم و بیش با استعدادی نیز بودم، ولی کمتر مورد توجه معلمان قرار می گرفتم، زیرا معیار "شاگرد ممتاز" بودن، جرأت داشتن و "هشیار و بیدار" بودن بود، نه درس خوان بودن. در صنف سوم مکتب معلمی داشتیم به نام «کاشف خان» - که امیدوارم زنده باشد و از گزند روزگار به دور- این معلم نخستین کسی بود که حس اعتماد به نفس را در من برانگیخت، مرا متوجه ساخت که خیلی بهتر از همصنفانم شعر می خوانم و بیشتر از دیگران مطالعه می کنم، و گویا استعدادی در زمینه هایی دارم که قبلا از آن بی خبر بودم. از صنف چهارم تا پایان صنف ششم، برای سه سال کامل، در هر شماره از هفته نامه ی کودکان (کمکیانو انیس) مطلبی از من به چاپ می رسید. مدیر هفته نامه ی کودکان آقای جلال نورانی بود و اهتمام نشریه به دوش آقای عبدالرشید آشتی بود. خانم نادیه نیز معاون مجله بود. این دوستان نیز به تشویق من می پرداختند. من هر هفته نوشته هایم را خودم به اداره ی مجله در ساختمان مطبوعه ی دولتی می بردم.

از صنف هفتم که به لیسه استقلال رفتم، علاقه و استعداد من به ادبیات، بیش از پیش، گسترده و پرورده شد. در صنف هفتم (۱۳۵۶) بود که گرداننده گی جریده ی دیواری مکتب را بر عهده گرفتم. جریده زود مورد توجه استادان و شاگردان دیگر قرار گرفت. با کودتای ثور جریان انتشار جریده ها در مکتب متوقف شد. سرانجام، در صنف دوازدهم (۱۳۶۱) بود که موفق شدم تا جریده ی دیواری را دوباره به راه بیندازم. من ویراستار جریده بودم و دوستان خویم غلام علی و احمد شهیر امانی در زمینه ی خوشنویسی متون و عناوین مطالب با من همکاری شایسته و ارزنده یی کردند. استاد رهنمای ما نازنین مردی بود به نام غلام حسین خان. (ایشان تا هنوز در لیسه استقلال تدریس می کند.) به خاطر دارم که روزهای نخستین انتشار جریده، بچه ها برای خواندن آن صف می کشیدند. باری، مدیر لیسه استقلال - آقای عزیز احمد رهمند که از قراری بعد ها از بلغاریا دکتورای تاریخ گرفت و اکنون رئیس بخش تاریخ دانشکده ادبیات در دانشگاه کابل است - مرا به دفتر خود خواست و به مناسبت انتشار جریده به تشویقم پرداخت. جالب این که آقای رهمند از من خواست تا متن یک «تقدیرنامه» را عنوانی خودم و همکارانم مسوده کنم و شهیر امانی آنرا خوشنویسی کند و سپس شخص مدیر مکتب در پای آن امضاء کند و مهر زند و به ما بدهد! من دو سه هفته بعد تر، در وسط «امتحانات چهارونیم ماهه» از افغانستان خارج شدم و راهی دیاران غربت گشتم. البته شنیدم که از «تقدیرنامه ی» کذایی نیز خبری نشد.

در لیسه استقلال معلم دیگری داشتیم به نام بیژن سلجوقی که ادبیات درس می داد و به کار های من در این زمینه توجه جدی نشان می داد. همو بود که قصه نویسی و طلا در مس (از رضا براهنی)، ادبیات و ضد ادبیات (از دوکتور میترا) و ادبیات چیست؟ (اثر سارتر، به ترجمه ی رحیمی و نجفی) را برایم می داد تا بخوانم. همین کتاب ها بودند که دریچه های تازه یی را به رویم گشودند و مرا بدان داشتند تا در گستره ی ادبیات شناسی بیشتر کار ورزم. البته متون کهن ادبیات فارسی را نیز مرور می کردم. در صنف یازدهم بودم که استادان من - آقای یاسین طهیر که گوینده ی رادیو افغانستان بود - وسیله شد تا من با آقایان باباکوهی و سرور انوری در اداره ی هنر و ادبیات رادیو آشنا شوم. در

نتیجه، من چندین پژوهشواره در زمینه معرفی متن های معتبر ادبیات کلاسیک فارسی دری برای برنامه ی رادیویی «کاروان ابریشم» نگاهشتم و پول حق الزحمه را بیشتر صرف خرید کتاب می کردم.

در زمستان سال ۱۳۶۰ انجمن نویسندگان کانونی برای نویسنده گان و شاعران جوان در لیسه ی استقلال ایجاد کرده بود و من نیز در آن اسم نویسی کردم. در همان کانون بود که از محضر اساتید گرانمایه یی چون استاد واصف باختری و پویا فاریابی استفاده ی فراوان بردم. پس از پایان دوره ی کانون، من نبشته و سروده هایم را خدمت استاد واصف باختری به ریاست تألیف و ترجمه ی وزارت معارف می بردم و استاد به دقت همه را می خواند و این شاگرد حقیرش را می نواخت. در آغاز سال ۱۳۶۱، به وساطت استاد پویا فاریابی، سروده ی از من در مجله ی هنر منتشر شد. این نخستین - و آخرین - پرداخته ی نیمایی من بود که در داخل افغانستان اقبال چاپ یافت. در همین روزگار دو مقاله از این قلم به صورت «زیرزمینی» نزد دوستان تکثیر شده بود. یکی نقدی بود بر شعر های استاد واصف باختری؛ و دیگری به تحلیل شعر امروز افغانستان می پرداخت. البته هیچکدام منتشر نشده است. من نیز که در تابستان ۱۳۶۱ رخت سفر بر بسته و مثل خیلی عظیم از هم نسلان هم میهنم آواره شدم، هیچ یک از دو نبشته ی برگفته را اکنون در اختیار ندارم.

سالهای نخستین غربت را بیشتر به آموزش زبان انگلیسی و تحصیلات دوره ی لیسانس گذراندم و وقت کمی به نوشتن و پژوهش ادبی در اختیار داشتم. هرچند رشته ی تحصیلی خود را علوم سیاسی و اجتماعی گزیده بودم، ولی همزمان در صنف های ادبیات نیز نام نویسی می کردم. چون زود دریافتم ک علاقه ی اصلی ام ادبیات است، در دوره ی فوق لیسانس و دکتورا رشته ام را تغییر دادم و ادبیات مقایسی خواندم و مدرک بدست آوردم. برای مدت کوتاهی نبشته هایی از من در مطبوعات برون مرزی به چاپ رسید، در نشریه هایی چون خراسان و سپس نامه ی خراسان، در آن روزگار سیاست بر همه چیز سایه گسترده بود، و من نیز چند تبصره ی سیاسی نوشتم و همچنان، در چند شماره ی متوالی مجله ی خراسان گزارش آنچه روزنامه های خارجی در باره ی

افغانستان چاپ می کردند، فراهم می آوردیم. در نامه ی خراسان، دو مقاله از من در تحلیل ساختاری مثنوی معنوی و غزلیات شمس منتشر شد. در سال ۱۹۹۵ تصمیم به انتشار «نقد و آرمان» گرفتم که تا اکنون توانسته ام ۱۵ شماره از آن را ویرایش و چاپ کنم.

دومین پرسش: پس از نوشته ی پژوهشی در دفاع از "تاریخ فرهنگ"، کمتر اثری از شما خوانده ایم، علتش چه می باشد؟
گرفتاری های دانشگاهی یا مسوولیت «نقد و آرمان» یا دیگر مشغولیت ها؟

پاسخ سوال دوم: من تا حدودی با شما موافقم که در سالهای پسین کمتر اثر پژوهشی از این قلم منتشر شده است، ولی باید تذکر دهم که بیشترین فعالیت پژوهشی من به زبان انگلیسی بوده است و کمتر فرصت داشته ام تا مقالاتی به فارسی دری بنگارم. با این وصف، می پندارم که چند مقاله یی که از من در نقد و آرمان آمده است، از جمله کار های پژوهشی شمرده توانند شد؛ مثلاً مقالت «شرق انگاری و آسیا انگاری» در باره ی کتاب استبداد شرقی اثر ویتفولگ (شماره ی ۴ و ۵) و مقالت «از بام سرخ شقایق» که درآمدی است بر خوانش شعر واصف باختری (شماره ی ۷ و ۸). ویرایش و انتشار مجله یی چون نقد و آرمان، آن هم بدون یاری و همکاری، بیشتر وقت مرا می گیرد. من این مجله را در سال ۱۹۹۵، یک تنه و تنها بنیاد نهادم و تا کنون نیز به تنهایی بدان مشغولم. البته دوستان و فرهنگیان دیگر نیز مرا یاری رسانیده اند، ولی در مجموع نقد و آرمان کاری انفرادی بوده است. در کنار آن تدریس تمام وقت در دانشگاه و برآوردن انتظاراتی که از استادان دانشگاه در امریکا می رود، فرصت نشستن و پژوهیدن و نوشتن مقالاتی به فارسی دری را غالباً از من سلب می کند.

سومین پرسش: می شود از کاستی ها و کمبودی های کارتان در نقد و آرمان بگویید؟

پاسخ سوال سوم: من در زمینه های پرداخته های خودم خیلی حساس و تا حدی بیرحمانه سختگیر هستم. من هیچگاه از نقد و آرمان، که بایسته است، راضی نبوده ام. به نظر کمی ها و کاستی هایی در

مجله سراغ می شود که با کار بیشتر و دقیقتر می تواند درست شود. اگر مجبور شوم تا دوباره به انتشار نقد و آرمان دست یازم، ترجیح خواهم داد تا یک سلسله مضمینی که اکنون در مجله منتشر شده اند، اصلاً چاپ نکنم. برای بهکرد مجله لازم می نماید که آثاری که به شکل دقیق و علمی به جامعه شناسی، مردم شناسی و تاریخ اجتماعی افغانستان می پردازند، در نقد و آرمان منتشر شوند. جای بررسی دقیق، نقد، و معرفی کتاب های تازه بی که در باره ی افغانستان چاپ می شوند، متأسفانه خالی است. همچنان، لازم است تا بخش انگلیسی مجله وسیعتر شود و طیف بزرگتری را در بر گیرد. ترجمه شعر و داستان امروز افغانستان به انگلیسی ضرورت بزرگی است. نقد و آرمان، با وصف آنکه نمونه های نیکویی از شعر و داستان امروز را در خود گنجانیده است، تا هنوز به گونه بی فراخور از عهده ی این امر نتوانسته است برآید.

در «آغاز سخن» شماره ی اول نقد و آرمان نگاشته بودم که "چندینگی و چندآوایی مقال تاریخی حاکم بر فضای روشنفکری میهن مان ضرورت باز کردن وسیع روزه های فکری را ایجاب می کند. و در این راستا پدیدایی و گسترش نامه بی را لازم دارد که بتواند زمینه ساز تقاطی بینش ها و نگرش های متفاوت و ناهمگون باشد. نقد و آرمان بر آن است تا چنین زمینه بی را برای پژوهنده گان و دست اندرکاران فرهنگ و جامعه شناسی افغانستان فراهم آورد. و اما، مأمولی یک چنین راه به جایی نخواهد برد مگر اینکه نگرش انتقادی تأملگرا که همزمان به آرمان رهایی نیز پایبند باشد - و هم خود نقاد باشد و هم مورد و موضوع نقد - مایه گذارده شود، گسترش یابد و نیرومندی پذیرد. این آرمان، یعنی وسعت و غنا و توانمندی بینش در سطح کنکاش روشنگرانه در میان قلمزنان و فرهنگیان هموطن، انگیزه ی اصلی انتشار نقد و آرمان می باشد." باری، نگاهی به کارنامه ی نقد و آرمان در ۱۵ شماره های که تا کنون چاپ شده است، نشان می دهد که ما توانسته ایم فقط به پاره بی از آنچه به عنوان آرمان مان اشاره رفته است، دست یابیم. تا هنوز راه درازی پیش رو داریم که باید درنور دیده شود. آنچه گفته آمدم، اما، بازتاب فضای آلوده و گاه کشنده بی است که بر محیط روشنفکری ما افغانان مسلط شده است و عرصه ی کار را

تنگ کرده است. ما تا هنوز اسیر پیش پرداخته ها و پیش فرض هایی هستیم که باید خیلی پیشتر از امروز آنها را از پرویزن نقد می گذرانیم. تا آنگاه که چنین عملکردی را آگاهانه تجربه نکرده ایم، نقد و آرمان نخواهد توانست تا به آرمانی که دارد نزدیک شود.

چهارمین پرسش: در تداوم کار تان چه کسانی برای پیشبرد نقد و آرمان همکاری و همنوایی داشته اند؟

پاسخ سوال چهارم: این که پیشتر ادعا ورزیدم که در کار ویرایش و چاپ نقد و آرمان تنها دستم، نباید چنین تعبیر شود که همیاران و همکاران دیگری ندارم یا نداشته ام. در سالهای نخست انتشار مجله، زنده یاد دوکتور علی رضوی همواره در به شدن نقد و آرمان نظر می دادند و از هیچ مشورتی دریغ نمی ورزیدند. ایشان به ویژه در معرفی نشریه به اساتید و بزرگان سخت موثر بودند. از موقعی که جناب استاد واصف باختری به امریکا آمده اند، در ویرایش نقد و آرمان با من صمیمانه یاری ورزیده اند. به صراحت باید تأکید نمایم که در ویرایش شماره های ۱۴ و ۱۵ استاد واصف باختری همان قدر - اگر نه بیشتر - سهم گرفته اند که شخص خودم. البته دوستان دیگری نیز، به گونه های مختلف، در زمینه ماشین نویسی و تکثیر و توزیع نقد و آرمان کم و بیش همکاری کرده اند. در اینجا تذکر چند اسم را لازم می بینم، البته اگر اسمای دیگری از قلم افتاده است، پوزش می خواهم: تراب صورتگر، حامد رضوی، اکرم آذرخش، نصیر مهرین، برادرم تیمور احمدی، خواهرم فریبا احمدی، و (در سه سال اخیر) همسرم گیتا. موقعی که تازه به نشر نقد و آرمان آغازیدم، دانشجوی دانشگاه کالیفورنیا در لاس انجلس بودم. مرکز پژوهش های خاور میانه و دبیرانمنت ادبیات تطبیقی آن دانشگاه تمویل پاره یی از مخارج انتشار مجله را عهده دار شده بودند که باید اینجا از آن یادکردی نمایم.

پنجمین پرسش: گاهی اتفاق افتاده که نقد و آرمان را با گاهنامه هایی همچون «دُرِی» و «افرند» مقایسه کنید؟

پاسخ سوال پنجم: من اصلاً نقد و آرمان را با هیچ نشریه ی دیگری مقایسه نکرده ام و نخواهم کرد. افرند (و پیشتر از آن سپیده) و دُرِی

(که اکنون خط سوم شده است) نشریه های واقعاً پیشتاز و برانزده بی بودند و هستند. آقایان مظفری و بهمن را می توان از پرکار ترین دست اندرکاران عرصه ی مطبوعات امروز افغانستان نامید. آنچه کار این دوستان را به ویژه ممتاز می سازد، افزون بر محتوای پرداخته های شان، ذوق بسیار نیکوی آنان در انتخاب مطالب و طرح و چاپ مجله های شان است. اما، از رهگذر های بسیاری، نشریه هایی که بر شمردم با نقد و آرمان تفاوت دارند: نقد و آرمان گروه مشاوران و همکاران که در ویراستاری مجله مرا یاری رسانند، نداشته است. نقد و آرمان هر چند نشریه بی کاملاً دانشگاهی و تخصصی نبوده است، ولی همواره کوشیده است نشریه بی پژوهشی و تحقیقی باشد. اما تا کنون عکس و تصویر در مجله نداشته ایم و به ندرت قیدی برای تعداد صفحات نبسته های رسیده گذاشته ایم. ما جز موارد خیلی استثنایی بیشتر از یک داستان کوتاه در هر شماره از نقد و آرمان نداشته ایم و در زمینه ی شعر نیز کوشیده ایم به جای انتشار یکی دو سروده از چند شاعر، به کارکرد شاعرانه ی یک سخنور بسنده کنیم. با نشر چندین سروده از یک شاعر مشخص خواسته ایم که تصویری کاملتر از کار و کوشش آن شاعر را به دست داده باشیم. البته مؤکداً باید گفت که من شخصاً افرند و خط سوم را بسیار می پسندم و مسوولان آنها را ارج می نهم و پاس می دارم.

ششمین پرسش: پر غلط بودن نشریه ها نشانی از افغانی بودن نشریه ها شمرده می شود. چه پیشنهاد مشخص برای رفع این نابسامانی دارید؟

پاسخ سوال ششم: به گمان من پر غلط بودن نشریه بی را نتوان نشان افغانی بودن آن نشریه پنداشت، بل باید نتیجه ی کم دقتی گرداننده گان آن تلقی کرد. نکته ی ساده بی که باید به آن اشاره ورزیم این است که هیچ نشریه بی (حتی معتبرترین ها) از اشتباه طباعی مبراء نیست. منتها پاره بی از نشریه ها چنان مشحون از غلط چاپی است که آنرا جز اینکه محصول عدم دقت و پیگیری ویراستار یا ویراستاران آن پنداریم، دلیل دیگری در زمینه نمی توان یافت. از مطبوعات داخل کشور که بگذریم (چون که تا همین چند سال پسین، اشتباه چاپی در آثار مطبوع در کابل یک امر پذیرفته شده بود)، در خارج از کشور نیز این امر

جریان دارد. در باره ی اینکه چگونه میتوان میزان اشتباهات را به حد اقل رسانید، من یک پیشنهاد کوچک دارم: هیچگاه نباید در چاپ نشریه یی عجولانه عمل کرد و بدون خوانش چند باره (به واسطه ی چند شخص مختلف) نشریه یی (یا کتابی) را به چاپخانه فرستاد.

نکته ی مهم دیگری را که می خواهم بدان انگشت بگذارم این است که در مطبوعات افغانستان (چه در داخل کشور و چه در غربت)، رسم شده است که معانی مفاهیم مختلف را به جای یکی از زبان های اروپایی (به ویژه انگلیسی) نیز بنگارند. من اصولاً با آوردن معادل های لغات و اصطلاحات از زبان های دیگر به فارسی دری مخالف نیستم، ولی این امر ایجاب می کند که نویسنده املا ی درست کلمات را به انگلیسی بداند، ورنه معادل تراشی های ناجور و وصله کردن های بی مورد کلمات انگلیسی (آن هم به املا ی غلط) نه فقط به ارزش نبسته یی نمی افزاید، بل به ذوق خواننده ی آگاه نیز می زند و ارزش مطالب و مضامین دیگر را نیز، به گونه یی غیرمستقیم، کاهش می دهد.

من هرگز ادعا نمی توانم کرد که نقد و آرمان غلط و اشتباه ندارد. من، چنانکه قبلاً تذکر دادم، در امر ویراستاری مجله تنها بوده ام و هرچند کوشیده ام تا از اشتباه و تکرار اشتباه جلو گیرم، ولی نتوانسته ام همیشه موفق باشم. خوشبختانه، سهولت هایی که ماشین نویسی مطالب در کامپیوتر ایجاد کرده است، امکان اصلاح و تصحیح را نیز فراهم آورده است. در اینجا به صراحت می توانم ادعا کنم که نقد و آرمان از کم غلط ترین نشریه های افغانی است که در داخل و خارج از کشور منتشر شده اند. به خاطر می آورم که یکی از استاتییدی که در افغانستان دو سه مجلد کتاب از او نشر شده است، با خواندن یکی از شماره های آغازین نقد و آرمان به من لیست اشتباهات املا یی را که در آن شماره ی مجله راه یافته بود، در نامه یی باز شمرد. من، مقابلتاً، خاطرنشان ساختم که تمام اشتباهاتی که در یک شماره از نقد و آرمان موجود است، به گمان قوی، از تعداد اشتباهاتی که در هر صفحه از هر کدام از آثار استاد مذکور که در کابل به زیور طبع آراسته شده بوده، کمتر است!

پیشنهاد مشخصی که من در زمینه ی رفع اشتباهات طباعتی می توانم بکنم این خواهد بود که دست اندرکاران مطبوعات نباید عجولانه و

ناصرانه در انتشار نشریه های شان عمل کنند. من ترجیح می دهم که نشریه یی دیرتر به دست علاقمندان خود قرار گیرد و کم غلط باشد، تا اینکه با عجله از چاپ برآید پر از اشتباه باشد. وضع نقد و آرمان از این رهگذر تا حدی بهتر است، زیرا ما ضرب العجلی در نشر مجله نداریم، ولی نشریه های ادواری به خصوص باید متوجه این امر باشند.

هفتمین پرسش: مطبوعات دهه ی پسین را چگونه می بینید؟

پاسخ سوال هفتم: من به هیچ وجه خود را قادر نمی بینم که در باره ی مطبوعات دهه ی پسین افغانی نظری قاطع ارائه دارم. از یکسو، چنان که همه میدانیم، نشریه هایی در داخل کشور منتشر شده اند و هنوز هم می شوند که متأسفانه به ندرت در دسترس ما در بیرون از مرز های کشور (به خصوص در اروپا و امریکا) قرار می گیرند؛ و از سوی دیگر، مطبوعات برون مرزی نیز هماهنگی و انسجامی ندارد که بتوان هرآنچه منتشر می شود به خوانش گرفته شود. ما شاهد انتشار رنگین نامه های بسیار بوده ایم که جز یکی دو شماره بیشتر دوام نیاورده اند. در بیشتر مجله هایی که در سرزمین های بیگانه چاپ می شوند، رنگ و بوی یک نوع نوستالژی آشکار و کهنه گرایی محسوس است. الگوی کار بیشتر ناشران هموطن در خارج، همان نشریه های داخل کشور در سالهای پیش از آشوب دو دهه ی پسین می باشند. از خلاقیت و آفریننده گی کمتر خبری است. مثل اینکه ما هنوز در هوا و فضای بیست سال پیش در داخل کشور نفس می کشیم و آنچه در افغانستان، در سال های گذشته، علاقه ی مان را بر می انگیزت، اکنون در محیط غربت نیز ما را به خود خواهد کشاند. ما هنوز نتوانسته ایم تجارب غربت و آوارگی و مهاجرت را چنانچه شاید درک کنیم و در نشریه های خود بازتابیم.

باری، اگر مجله های مردم پسندتر مان اسیر نوستالژی مانده اند، نشریه های جدی تر مان با هزار گونه دشواری های دیگر دست به گریبانند. مثلاً، گاهی من جداً در پی توقف نقد و آرمان بوده ام. مشکلات مالی را که اصلاً به یکسو بنهیم، باید از مشکلات دیگری یاد ورزم. من که در دانشگاه تمام وقت به تدریس مشغولم، مجبورم به کار پژوهش و نوشتن مقالات تخصصی در رشته ام بپردازم. در محیط اکادمیک امریکا، «پا

چاپ کن یا کنار برو!» یک اصل پذیرفته شده است. اگر من هر سال، سه ماه تمام روی نقد و آرمان وقت بگذارم، و نه ماه دیگر را نیز به تدریس بگذارم، چگونه وقت لازم را برای تحقیق و پژوهش و نوشتن بیابم؟ من مطمئنم که دشواری هایی از این دست موجب ملتوی شدن نشریه ی بسیار نکوی «مردم نامه ی باختر» (در توارنتو، کانادا) نیز شده است، ورنه دوکتور لطیف طبیبی و دوکتور داوود صبا از هر رهگذر قادر به نشر آن نامه ی وزین بودند و چند شماره یی که بیرون دادند دال بر این ادعا تواند بود.

هشتمین پرسش: شما که استاد یکی از دانشگاه های امریکا هستید و با معیار های جهانی نه تنها آشنا بلکه همواره سرو کار دارید، چگونه می توان به یک نشریه ای مطابق به معیار های جهانی دست یافت؟

پاسخ سوال هشتم: اینکه چگونه می توان به یک نشریه ی مطابق به معیار های جهانی دست یافت، پرسشی ساده نیست. این سوال خود پرسش برانگیز تواند بود: چه موازینی در معیارگذاری ها در نظر گرفته می شوند؟ چه کس یا کسانی در ساختن و پرداختن معیار های جهانی نقش کلیدی دارند؟ من مخالف پایبندی به معیار های پذیرفته شده ی اکادمیک نیستم، ولی می پندارم که لازم نخواهد بود که نشریه های خودی باید حتماً خود را با این گونه معیار های عیار سازند، و اگر جز این است، ارزشمندی بایسته نخواهند داشت. من، اما، سخت بدین نکته پافشاری می کنم که ما در هر حال باید یک سلسله موازین و معاییری داشته باشیم که همواره راهنمای کار ما باشند. این موازین و معاییری می توانند کاملاً خودی باشند. آنچه خیلی اهمیت دارد این خواهد بود که باید پیوسته و به صورت نظاممند به کار بسته شوند و راهنمای کار ویراستاران، نویسندگان و ناشران ما باشند.

* * *



دومین بخش از پرسش و پاسخ مانرا به شاعر، نویسنده و دستیاری هفته نامه ی «کابل» فریدون ابراهیمی اختصاص داده ایم.

و اینک این گفتگو را پیشکش شما خواننده گان می کنیم.

- پیش از آنکه در باره ی اوضاع فرهنگی بحث و گفتگویی داشته باشیم، لازم میدانم نکاتی در باره ی خودتان و همکاران تان و هفته نامه ی کابل بگویید.

مرا نخست واداشتید تا در مورد خود چیزی بگویم، و نمیدانم از کجا شروع کنم. برای من هیچ چیزی خسته کننده تر از آن نیست که در مورد خود حرف بزنم. به هر حال من سید فریدون ابراهیمی در سال ۱۳۵۷ خورشیدی در شهر کابل - دیار یاد ها و خاطره ها - چشم به ولایت هستی گشودم. در سال ۱۳۷۳ به نسبت شرایط ناهنجار داخل کشور راهی غربت غریب - پشاور پاکستان - گردیدم. از شش سال قبل بدینسو عقد دوستی با خامه و چکامه بسته ام و محصول این مؤدت دو کتاب شعری است. یکی «یک شاخه به سوی نور» نمونه های شعر معاصر افغانستان است که مجموعه ی مزبور را به معاونت دوستم ضیا احمد صدیق افضلی تدوین و در سال ۱۳۷۹ خورشیدی انتشار نمودیم، دو دیگر مجموعه ی سروده های خودم است به عنوان «نگاه و پنجره و ماه» که احتوا کننده ی نخستین تجربه های من است در زمینه ی شعر که این مجموعه در تابستان سال ۱۳۷۹ به حله ی چاپ آراسته گردید. همچنان در امتداد این مدت با اکثریت نشرات افغانها در داخل و بیرون از کشور همکاری داشته ام. مدتی در پشاور مسئولیت جریده ی «هوای تازه» را عهده دار بودم. فعلاً در هفته نامه ی کابل بحیث Editor یا ویراستار ایفای وظیفه می نمایم.

هفته‌ی نامه‌ی کابل بیشتر و بیشتر یک نشریه خبری - سیاسی است تا فرهنگی. اگر از مشکلات اندکی که دارد بگذریم، باید اذعان داشت که یکی از بهترین نشراتیست که در شهر کابل به دسترس خواننده قرار می‌گیرد. هفته‌نامه کابل به تیراژ هفت هزار نسخه چاپ میشود. میتوان ادعا کرد که این یک منبع خوب خبری است برای خواننده گان. همچنان قابل یاددانه‌یست که به مقایسه سایر مجلات و جراید بیشترین خواننده گان خود را دارد. هفته‌نامه‌ی کابل به سه لسان دری، پشتو و انگلیسی، مطالب و وقایع حاد روز را بازتاب می‌دهد.

- از چند و چون نشریه‌های فرهنگی بگوئید و در صورت امکان بر ویژه‌گی‌های این نشریه‌ها روشنی بیندازید.

- از نشریه‌های فرهنگی گفتید، نخست باید در مورد فرهنگ بگویم. فرهنگ دامنه‌ی بسیار گسترده دارد که در بر گیرنده‌ی تمام ابعاد یک جامعه‌ی انسانی میتواند باشد. چنانچه فرهنگ را به دو بخش عمده‌ی فرهنگ مادی و فرهنگ معنوی بخشبندی نموده اند. فرهنگ مادی عبارت است از صنایع دستی و دیگر تولیدات مادی یک قلمرو ویژه، مثلاً قالبینافی در نفس خود یک نوع فرهنگ است.

فرهنگ معنوی همانگونه که از نامش هویداست با عالم معنی سروکار دارد، و آفرینش‌های معنایی و خلاقیت‌های هنری - ادبی را احتوا می‌نماید. برداشتی که ما در محدوده‌ی جامعه‌ی خویش از فرهنگ داریم، اگر اشتباه نکرده باشم، قرین به نوع دوم است.

پس از تحولات اخیر که دگرگونی‌های چشمگیری را در حیات سیاسی کشور در پی داشت، محیط فرهنگی ما نیز ازین دگرگونی‌های سیاسی به مفهومی بسیار بهره جست. زمینه فراهم آمد و آزادی مطبوعات مطرح گردید. در حال حاضر بیشتر از صد نشریه‌ی مختلف سیاسی، فرهنگی، حقوقی و ... در شهر کابل فعالیت دارند. این یک تحرک بسیار پسندیده و به نحوی امیدوار کننده است، که دست کم این احساس را در انسان تقویت می‌بخشد که گویا در کشور ما نیز عده‌یی است که به فعالیت‌های فرهنگی و مطبوعاتی می‌پردازند، و این یک

حرکت زیبا است. اما هنگامیکه این نشرات با تقابل با اساسات ژورنالیسم و مقوله‌ی استتیک یا زیبا شناسی پی گرفته شود، مسأله به بن بست ملاقای می‌گردد. در اغلب این مجلات و جراید که با رنگ‌های مرغوب و زرق و برق به بازار عرضه می‌گردد، افراد و اشخاص ناشی و غیرمسلمکی گرد آمده‌اند. بعضاً پستی برخی از مجلات با تصویری از دختران و یا خانم‌های زیبارو آراسته می‌شود، تا مجله را از این طریق بر خواننده تحمیل نمایند. معضله‌ی دیگر این است که تمامی مجلات و جراید پیرو یک سیاق قراردادی و کلیشه‌یی واحد‌اند، بدعت و تجدد به چشم نمی‌خورد. مراجع تمویل کننده زیاد استند، ولی من نمی‌دانم که این مراجع مبتنی بر چه معیار‌هایی نشرات را تمویل می‌کنند. شاید هیچ معیاری وجود نداشته باشد و کافی است که همین نشرات پاره‌یی از خط‌مشی مراجع تمویل کننده‌ی خویش را تبلیغ نمایند. اما بهتر است گرداننده‌گان این مجلات و جراید بدانند که رسالتی را نیز عهده دار‌اند.

- از چند نشریه یا گاهنامه‌ی گرانشنگی که زیادتیرین تأثیر را بر وضعیت فرهنگی داشته نام ببرید.

- سوال جالبی کردید؛ اما من نمی‌دانم که این «گرانشنگ» بودن نشریه‌ها را باید با چه معیار و محکی و در کدام میزان و چگونه قیاس کنم. هرآیین به جملات آتیه متوسل می‌شوم. غالباً مطبوعات ما در شهر کابل نتوانسته که یک گونه مناقشه‌ی دیالکتیک را با اوضاع حاکم ایجاد نماید، تا از این دخمه‌ی ترفند‌ها مجرای می‌یافتیم به آنسوی پرچین‌ها. متأسفانه تعداد نشراتی که تأثیر شان بر وضعیت جامعه‌ی فرهنگی ما محسوس و ملموس بوده، از شمار انگشتان یک دست نیز پایین‌تر است. از آن زمره میتوان از مجله‌ی «نقد و آرمان» چاپ امریکا، مجله‌ی «دُر دری» چاپ ایران، و مجله‌ی «افرند» چاپ پشاور نام برد، تا فراموش نکرده‌ام هم باید بگویم که مجله‌ی «سپیده» نیز تا شماره‌های چهارم و پنجم سیر صعودی خود را داشته و نمیتوان تأثیر آنرا بالای اوضاع فرهنگی کشور با اغماض نگریست؛ ولی بعد از این شماره‌ها «سپیده» بیشتر به یک «تف سربالا» می‌ماند، که سیر نزولی نه؛ بلکه یکباره سقوط کرده است.

- چه پیشنهادی برای بهبود وضعیت فرهنگی و ادبی دارید؟

- خلاف انصاف خواهد بود اگر بگویم که معضلات یاد شده بنا به عدم موجودیت کادر های ورزیده در زمینه می باشد. مشکل ما اینست که هنوز به یک مسیر هدفمند و سالم دست نیاززیده ایم.

ژورنالستان خوب نیز داریم. یکی از علل بحران حاضر کثرت نشرات است، قاطبه اهل قلم ما که مثلاً یک مقدار با ژورنالیسم آشنایی ابتدایی دارند، هر یک خواسته اند که باید مدیر مسوول یک نشریه باشند. من فکر می کنم صد نشریه نی، بهتر است سی نشریه داشته باشیم؛ اما آراسته با اصول و قواعد ژورنالیسم که حضور تأثیرگذار در عرصه داشته باشند، تا بتوانند روند تفکر جامعه را از این رکود دردناک نجات دهند. رسیدن به چنین مأمولی مستلزم قربانی دادن است. یعنی از مادیات گذشتن و به معنویات رسیدن. ما باید این جسارت را کسب نماییم که از میزان «درآمد» ها بکاهیم و بر «برآمد» بیفزاییم.

ما و شما با خصایص این روزگار کژخو بلد هستیم، چنانچه تاریخ بر این ادعا مشهود است، به ندرت دیده ایم که صلاحیت ها به تناسب ظرفیت ها به افراد تفویض شده باشد. این امر در اینجا نیز مصداق است. غالباً کادر های چیزفهم در حاشیه قرار گرفته اند و مطبوعات ما به مثابه ی تخته مشق چند نوپا، تنزل نموده. البته در جهات مختلف زنده گی استننا هایی وجود دارد.

- چگونه ما می توانیم ظرفیت های فرهنگی خود را متمرکز سازیم؟

- برایم جالب است که از ظرفیت گفتید که مترادف قابلیت است. مرض مزمنی که جامعه فرهنگی ما مصاب بدان است، یک گونه آرمان گرایی های مفرط است. مثلاً نشست هایی ترتیب داده می شود و محتوای این مجالس بسیار بلند و غیبه انگیز است؛ ولی این نشست ها جنبه ی عملی ندارند. مشکل اینجاست که در چنین محافل مسایل کمتر با تقابل یا قابلیت ها و ظرفیت ها مطرح می شود، صحبت ها بیشتر بر اریکه ی آرمانهای ما تکیه می زند. بر حسب خصیصه ی فوق تمام تصامیم از مرز مجالس فرا نرفته در قالب واژه ها باقی می ماند و بس.

درست که هنرمند باید آرمان گرا باشد و آرمان جز حقایق زنده گی هنرمند است. اما موجه نخواهد بود که ما جهان ایده آل های خویش را چون شعرای رومانیک فقط با واژه ها بیاراییم، بهتر است که در زمینه ی تحقق آن نیز گام هایی برداریم.

- شعرا و نویسندگان برون مرزی چه نقشی می توانند در بهبود اوضاع فرهنگی داشته باشند؟

- چون از شعرا گفتید، اجازه بدهید قیل از اربابیه ی پاسخ به پرسش شما به گونه ی ضمنی اشاره یی داشته باشم در رابطه به شعر و چگونه گی آن در مجلات و جراید امروزی. به یک نکته اولتر از هر سخن باید اذعان داشت، چنانچه ابعاد مختلف فرهنگ ما در طول سالهای جنگ متضرر گردید، اما روند شعری ما در فوران و جولان بوده. شعر معاصر افغانستان بی درنگ به حنجره ی خون آلودی می ماند که خشم و عصبانیت این ملت را به گوش های کر تاریخ تیره میکوبد. اصل بحث اینجاست که مسوولان نشرات کمتر توجه شان را به این فاکت مبذول میدارند. معیار مشخص برای گزیدن شعر وجود ندارد. در صفحات اختصاصی شعر غالباً یا شعر شاعران ایرانی انتخاب می شود یا شعر نماهایی که فقط سطر ها از شکل افقی به عمودی تغییر شکل داده اند و بس.

در رابطه به سوال مطرح شده باید بگویم که شعرا و نویسندگان برون مرزی می توانند که نقش بسیار سازنده داشته باشند.

* * *

سومین بخش از گفت‌وگو با خانم را اختصاص داده ایم به نویسنده و سردبیر دوهفته نامه ی «زرنگار»؛ بانو مریم محبوب.



چگونه از داستان نویسی به ژورنالیزم (نامه نگاری) رو آوردید؟

- نخستین کار های مطبوعاتی را در بین سالهای ۱۳۵۲ و ۱۳۵۳ خورشیدی از طریق روزنامه انیس آغاز کردم. در حالیکه اندک ترین تجربه عملی و بینش مسلکی در مورد ژورنالیزم نداشتم، نمی دانم چه انگیزه بی بود که برای کار در دفتر خبرنگاران روزنامه انیس، به وزارت اطلاعات و کلتور مراجعه نمودم. در آن هنگام شادروان صباح الدین کشکی، فرد جدی، پرکار، استاد ژورنالیزم و در عین زمان وزیر اطلاعات و کلتور بود. دولت وقت صلاحیت های بیشماری در رشد و انکشاف نشرات و مطبوعات کشور برایش داده بود. به همین دلیل در زمان او بود که تحولات دگرگون کننده بی در مطبوعات کشور بوجود آمد.

دفتر خبرنگاران روزنامه ی انیس که «رهنورد زریاب» نویسنده ی معاصر افغانستان، مدیریت آن اداره را به عهده داشت، محیط بسیار مساعدی برای شغلی بود که انتخاب کرده بودم.

تا زمانی که کار در مطبوعات را عملاً تجربه نکرده بودم، ژورنالیزم یا (نامه نگاری) را پدیده ی مجرد و ترفنی بی می پنداشتم که به ساده گی می توان از عهده ی آن بیرون شد - هر چند که تربیت سنتی ادارات بخصوص مطبوعات، هم در داخل افغانستان و هم در بیرون از مرز ها، تا کنون چنین بوده و در کلیت، ساده نگری و سهل پنداری از خصوصیات بارز ما در زمینه های مختلف نامه نگاری است - در حالیکه ژورنالیزم و کار مطبوعاتی، مستلزم داشتن تحصیلات عالی

دانشگاهی و بینش اکادمیک و مسلکی است و در پهلوی آن، تجارب کاری نیز می تواند در این راستا مددگار و یاری رسان باشد. اما من، مانند دهها کارمند دیگر مطبوعات با چنته ی خالی و بدون اندک ترین تجربه یی، به کار مطبوعاتی آغاز کردم. خوشبختانه علاقمندی، تداوم کار و شخصیت های فرهنگی یی که در زیر نظر آنها کارم را آغاز کرده بودم، نه تنها زمینه های پیشرفتم را در روزنامه نگاری فراهم ساختند، بلکه به مدد آنها توانستم برای ادامه تحصیلات عالی در رشته ادبیات کلاسیک دری به دانشگاه تهران ثبت نام نمایم. این در زمانی بود که کارمند رتبه ۱۰ مجله هفتگی ژوندون بودم. لازم می بینم که در اینجا از تلاش ها و دلسوزی های روانشاد نجیب الله رحیق مدیر مجله ی ژوندون، انسان آزاده و پرخاشگری که افکار بشردوستانه اش که ضدیت آشکاری با عمال و مزدوران خلقی و پرچمی داشت و نیز معاون مجله روستا باختری نویسنده ی کتاب «پنجره» که فعال در کشور آلمان زنده گی می کند (شادروان روستا باختری سال گذشته در آلمان چشم از جهان پوشید. «فردا»)، یاد نمایم. - نجیب الله رحیق بعدا توسط فردی از اهل مطبوعات که متأسفانه از جمله دوستان نزدیکش نیز بود و مخفیانه برای ک. ج. ب. جاسوسی و خوش خدمتی می کرد، با اعضای خانواده ی خواهرش به دام افتاد و به شکل بسیار نامردانه ی در یکی از دفاتر «خاد» زیر شکنجه کشته شد - در آن زمان مجله ژوندون یکی از پر تیراژترین مجلات خانواده گی بود در بیش از ۱۰۰ صفحه زیر نظر ریاست روزنامه ی انیس به نشر می رسید.

اما قبل از اینکه وارد مطبوعات شوم، داستانواره هایی نیز نوشته می کردم. داستانواره هایی که پیامد گذرم از پل های لرزانی بود که بسا از نویسنده گان نیز در ابتدای نویسنده گی شان از روی آن پل عبور کرده اند. (من در اینجا مطالعه آثار ابتدایی ولی هیجان برانگیز نویسنده گانی چون جواد فاضل و حسین قلی مستعان و یا آثاری چون «مادر»، «فولاد چگونه آبدیده شد»، «پاشنه آهنین»، «آدم فروشان قرن بیست» و... را به پل تشبیه می کنم.)

در آن سال ها، بخصوص در دهه قانون اساسی که هرچند قانون احزاب سیاسی توشیح نشده بود اما احزاب و گروه های مختلفی که نبض

سیاسی شهر کابل را به تپش در آورده بودند و با تظاهرات دانشگاهی و مکاتب، شهر را در جوش و خروش خود کر کرده بودند، مطالعه این کتاب ها مد روز شده بود و بین جوان ها، دست بدست می شد و هر کسی بگونه ی به مطالعه ی این کتاب ها روی آورده بود. ما در داخل مکتب حلقه پنج نفری را تشکیل داده بودیم که در نوع خود بی نظیر بود. هریک از افراد این حلقه دارای اندیشه ی متفاوتی بودند. تمایلات نه چندان عمیق و آگاهانه یی به یکی از احزاب داشتند. ولی از آنجایی که جوان بودیم و عامل عمده ی تشکیل این حلقه همان دوستی های پاک و معصومانه دوران مکتب و جوانی بود به این دلیل، نوعی همکاری های فکری و ادبی بین حلقه ی ما در مکتب ایجاد شده بود. این حلقه بدون اندک ترین تشویق و زمینه سازی یی از سوی مدیریت مکتب و یا معلمین، برنامه ریزی های خود را داشت و در هر هفته، فردی از این حلقه، نوبت شعری و یا داستانی و یا گزارشی تهیه می کرد و در ساعات غیردرسی، آن را به دیگران می خواند. روشن است که محتویات چنین نوشته هایی بیشتر تأثیرپذیر از فلم های بازاری هندی و دارای ابعاد عاشقانه و سطحی و گاهی هم سیاسی بود .

اکنون که می اندیشم، در آن سالها جامعه ما دچار فقدان های بیشماری بود از جمله کاربرد آثار و دیدگاه های نویسنده گان و شاعران ما دارای چنان فضای تنگ، محدود و بی ریشه یی بود که آثار اکثر نویسنده گان، فقط در چارچوب مطبوعات و خواننده گان انگشت شمار خود، باقی می ماند و تأثیر اندیشه ها و بینش های شان فراتر از چهارراه «پل باغ عمومی» نمی رفت. نویسنده ی ما فکر می کرد که قلمرو وزارت اطلاعات و کلتور و نشرات محدود آن، همان وسعت تمام افغانستان است. به همین دلیل نویسنده گان و شاعران ما تا کنون - البته استثنائاتی وجود دارد - نتوانسته اند، با آثار خود نقبی در میان مردم زنند و جذابیت وسیع و گسترده ی مردمی داشته باشند. هرچند که اکثریت نویسنده گان و شاعران از میان مردم برخاسته بودند، اما روابطی عمیقاً مسوولانه و اندیشمندانه با مردم نداشتند. اتحادیه نویسنده گان و شاعران وجود نداشت. بازتاب نهاد های فرهنگی خیلی ضعیف و کم تشعشع بود. روابطی که بتواند پیوند های تنگاتنگ مردمی داشته باشد و توجه نسل جوان را به خود معطوف بدارد، وجود نداشت. روابط

افرادى كه در زمينه ژانر هاى ادبى كار و يا تحقيق و پژوهش مى كردند با نسل جوان، همان روابط سنتى كهن سالارى بود. كسى را جرأت داخل شدن در حریم شان نبود. مرجع معینى نبود كه از نظر فكرى و يا روش كار، به آن عده جوانانى كه علاقه و استعداد داشتند شعر بسرايند و يا داستان نوشته كنند، يارى برساند. دليل اين همه كمبود، در نهايت نظام فرهنگى و سياسى بى تفاوتى در كشور بود كه چندان دلسوزى مسوولانه يى به جوانان و رشد شان در زمينه ي كار آفرينشى و خلاقانه نداشت. بگذريم.

«چاق ها و لاغر ها» اولين داستانى بود كه جرأت نمودم آنرا از نظر جناب رهنورد زرياب بگذارم و در چهار شماره ژوندون بدست نشر بسپارم. در نتيجه، كار داستان نويسى و نامه نگارى را همزمان با هم آغاز کرده ام.

- آيا اشتغال شما در گستره ي ژورناليزم و مديريت دو هفته نامه ي «زرنگار» سدى براى تلاشهاى آفرينشى (داستاننويسى) شما نبوده است؟

- «زرنگار» نتيجه كار ما در شرايط غربت است. زمانى كه ضرورت نشر چنين نشریه يى را در كمونيتى افغان ها در كانادا احساس كرديم، به نشر «زرنگار» اقدام نموديم. از سوى ديگر، شرايط زنده گى در غربت طورىست كه اگر فردى تجارب كارى و تحصيلات دانشگاهى در كشور ميزبان نداشته باشد، محال است كه بتواند شغل مورد علاقه اش را در آن كشور بدست آورد. من برعلاوه مصروفيتى كه در يكى از نهاد هاى اجتماعى دارم، نشر «زرنگار» را به يارى باباكوهى روى دست گرفتم. خواهى نخواهى، چنين كار پر مسووليتى، وقتگير و دردسرآور است. بدان معنى كه كار نشراتى و نامه نگارى در رابطه به كمونيتى افغان ها چندان آسان نيست. بخصوص اينكه نظر به عواملى، مردم ما به دستاورد هاى فرهنگى و نشراتى ارجحى قايل نيستند و براى حمايت كار هاى اين دست آماده گى ذهنى ندارند. اين گفته بر مى گردد به همان ناآگاهى و دور بودن و بيگانه بودن مردم از نشرات و مطبوعات در داخل كشور كه حتى تا ساليان اخير مطبوعات افغانستان كمتر داراى پيوند هاى مردمى بود. صدا و سيمای مردم در

مطبوعات افغانستان کمتر انعکاس داشت و نیز عامل بیسوادی می تواند یکی از عوامل دیگر آن باشد. در چنین جامعه یی، زمینه ی پذیرفتن نشریه ی که منعکس کننده ی نظریات مخالف و موافق باشد و از مشی مستقلی پیروی کند، کمتر میسر است. به همین دلیل ما بایست شب و روز خود را وقف «زرنگار» می کردیم تا دستاورد های ما با اصول ژورنالیسم و خواسته های کمونیتی، نزدیک شود. عمده تر از همه، تلاش های ما بیشتر بدان منظور بود تا «زرنگار» نه تنها مورد توجه نویسندگان، شاعران، و افراد فرهنگی و روشنفکران جامعه افغانی در کانادا قرار گیرد، بلکه بایست عام مردم صدای ما را لیبیک می گفتند. بدان معنی که اگر مردم به گرفتن و مطالعه کردن نشریه یی عادت نکنند، غیرممکن است که آن نشریه بتواند حمایت مردمی داشته باشد و این زمانی میسر می شود که توانایی آنرا می داشتیم تا بین مردم و «زرنگار» روابط تنگاتنگ و گسست ناپذیری برقرار نماییم. خوشبختانه بعد از مدتی موفق شدیم چنین فضایی را ایجاد نماییم. متأسفانه در طول سالها بنا بر دلایل مختلفی از آن جمله کار وقتگیر «زرنگار»، باعث شد که کمتر فرصتی برای داستان نویسی داشته باشیم. ولی در این خلال توانستم مجموعه داستانی «گم» را به چاپ برسانم و عنقریب مجموعه داستان هایی را که اخیراً نوشته ام، زیر چاپ خواهد رفت.

- از مطبوعات برون مرزی چه می دانید و تلاشهای فرهنگیان مطبوعاتی مانرا چگونه می بینید؟

- مطبوعات برون مرزی افغانستان می تواند، نمایانگر و انعکاس دهنده ی چگونه گی وضع کمی و کیفی مطبوعات در داخل کشور باشد. دیده می شود ناهمواری ها و موانعی وجود دارند که مطبوعات در داخل افغانستان تا کنون نتوانسته پایه های محکمی داشته باشد. اما در بیرون از مرز ها، کار مطبوعاتی وابسته به امداد های پولی است. مثلاً گاهنامه ی «در دری» که یکی از پرمحتواترین نشرات برون مرزی است، با تمام افراد مسلکی، شاعر و نویسنده ی که این مجله را سازمان می دهند، پیشرفت کار و نشر منظم آن وابستگی شدیدی به کمک مالی دیگران دارد. به همین دلیل آنعه نشراتی که نتوانسته اند منابع و تکیه

گاه پولی برای خود جستجو کنند، بعد از یکی دو شماره از نشر باز مانده اند. اما «زرنگار» به اساس کوشش و تلاشی که در نشر متداوم آن صورت می گیرد، خوشبختانه توانسته است اثرات مثبتی در کمونیتی افغانها در کانادا و بسا ممالک اروپایی داشته باشد. و نیز توانسته است که اعتماد منابع افغانی را جلب کند و از این طریق منبع پولی برای مصارف خود داشته باشد.

به ادامه ی پرسش شما باید بگویم که کار های فرهنگی افغان ها در بیرون از کشور مفیدیت ها و اثرگذاری های خود را داشته است. اما از نقطه نظر کمیت و کیفیت، چنین اثرگذاری کافی نیست. باید بیش از این باشد و این بیش خواهی احتمالاً زمانی میسر خواهد بود که پیوند های فرهنگی نزدیکی میان جوامع فرهنگی افغانها در خارج و در داخل کشور برقرار گردد.

- در گزینش نبشته ها و سروده ها به معیار های ادبی و فرهنگی توجه می دارید و یا واکنش های بیمارگونه ی بخشی از جامعه ی فرهنگی ما؟

- مسلماً که آثار و مطالب فرهنگی و اجتماعی که مسایل را در وسعت دید و دور از تعصبات مطرح کرده باشند، برای نشر در «زرنگار» در ردیف اول انتخاب قرار دارند و به واکنش های - بیمارگونه نمی خواهم بگویم - محدود گروهی و جناحی که قضایا را از دید خاص و مطابق به منافع خاص خودشان مطرح می کنند، توجهی نمی شود. در «زرنگار» همواره کوشش ما این بوده تا مسایل فرهنگی و تاریخی و سیاسی در ابعاد وسیع تحلیلی و آفاقی، به پژوهش و تحقیق گرفته شود.

- آنگونه که شاهد هستیم سیمای فرهنگی جامعه ی ما چندان هم پیراسته و آراسته نیست، مانند ابعاد دیگر این جامعه، پراکنده است در این میان شماری از دست اندرکاران فرهنگی مان سرگرم تصفیه حساب های شخصی و گروهی می باشند، از چنین جامعه یی چه انتظاراتی می توانیم داشته باشیم؟ البته در گستره ی مطبوعاتی آن.

- از چنین جامعه‌ی ناپیراسته‌ی فرهنگی، چندان انتظاری هم نباید داشت. چرا که پراگنده‌گی اجتماعی و فرهنگی چنین ناپیراسته‌گی‌های را بار می‌آورد و طبیعی هم است. بخصوص زمانی که تشنت فرهنگی با پراگنده‌گی سیاسی و آواره‌گی جامعه‌ی فرهنگی همراه شود، بحران فرهنگی وسعت می‌یابد.

در اوضاع ایجاد شده‌ی کنونی، زمانی که نوعی رابطه‌های سیاسی و فرهنگی انسان دوستانه، میان جوامع افغان‌های برون مرزی و محراق‌های عمده‌ی فرهنگی و سیاسی در داخل کشور برقرار شود، احتمالاً در کاهش تشنت فرهنگی کمک صورت می‌گیرد. از اینرو باید پیوند‌های خود را هرچه سریعتر و انسانی‌تر جستجو کنیم.

- اگر از میان نامه‌ی خبری سیاسی و نامه‌ی پژوهشی یکی را انتخاب کنید، کدام یک را بر می‌گزینید؟

- یقیناً اگر انتخاب و گزینشی در میان باشد، با نشریه‌ی ادبی فرهنگی میانه‌ی خوبی دارم و آنرا بر می‌گزینم ولی در حال و احوالی که «زرنگار» دارد و بیشتر یک نامه‌ی کمونیتی و خبری است، ناگزیر باید به خبرها و گزارش‌های سیاسی و انعکاسات مسایل کمونیتی پرداخت. از نظر من به مجردی که یک نشریه با محتویات سنگین تحقیقی و پژوهشی و اکادمیک، زیر چاپ رفت، بلافاصله روابطش با مردم قطع می‌شود و خواننده‌اش محدود به افرادی می‌گردد که علاقمند چنان گاهنامه‌ی اند. اما روابط وسیع و گسترده‌ی «زرنگار» و پیوند‌های مردمی‌اش نمی‌تواند در چنین مسیری، تغییر جهت دهد.

امید است در آینده فرصتی پیش آید تا در نامه‌ی پژوهشی و اختصاصی نیز کار نمایم.

فبروری ۲۰۰۳ - تورنتو

* * *



به سلسله ی گفتگو هایی که با دست اندرکاران مطبوعات داشتیم این قسمت از گفتمان مان را به صدیق طرزی رهپو، نویسنده و پژوهشگر و دبیر فصلنامه ی «روشنی» اختصاص داده ایم.

و نخستین پرسش ما به مشخصات نشریه ها در دوران حکومت شاهی و جمهوری دموکراتیک خلق بر می گردد.

رهپو: دوست عزیز آقای سلطان سالار عزیزپور،

با اندوه فراوان که تا حال بنابر وضعیت نابسامان «هجرت» نتوانسته ایم با همدیگر از نزدیک و رو به رو آشنایی به هم برسانیم، با انهم درود بر شما.

شناخت من با شما از راه نوشته ها و گفتگوی تلفونی صورت گرفته و پیوند میان مان برقرار یافته است.

شما نیز به تازه گی با نوشته یی، در کار بهتر ساختن فصلنامه «روشنی» همکاری را آغاز نموده و امیدوارم با وعده هایی که سپرده اید، با طرح نظریه ها و اندیشه های تان، به غنا و تنوع کار ما بیفزایید.

در مورد پاسخ به پرسش هایی که برای نشر در اثری بنام «مطبوعات آماج گفتگو و دو نوشته ی دیگر» در نظر دارید، گرد بیاورید، نخست از همه میخوام روشن نمایم که پرسش ها بسیار کلی اند و برای دادن و یا یافتن پاسخ به آن ها، بایست به منبع های گسترده و به ویژه اولی دست رسی یافت.

شما که خود روزگاری در «هجران» بسر می برید، بهتر از همه به تنگنای کار در این عرصه آگاهی دارید.

با آنهم برای اینکه پرسش های تان بی پاسخ نماند، به اشاره هایی در این مورد دست خواهم زد و تو خود حدیث «مفصل» از این «مجمل» بخوان.

- شما از مشخصات نشریه ها در دوران حکومت شاهی پرسیده اید.

نخست از همه اینکه در سرزمین ما به حرف برخی تاریخنگاران که پیشینه دراز دارد «حکومت شاهی» تا غبار پیچیده در اسطوره ها، راه باز می کند. در حالی که نشریه ها، آن گونه که خود می دانید، برآمده از دل دگرگونی های ساختار لیبرالیزم (آزاد منشی و آزادیخواهی. فرهنگ انگلیسی - فارسی معاصر) با وزیدن نسیم آزادی خواهی در برابر استبداد، از سوی غرب، در دوره ی حکومت امیر شیرعلی خان و با توجه به نفوذ جامعه سرمایه سالاری - آن هم اروپا - می باشند.

اگر منظور تان از حکومت شاهی دهه معروف به دموکراسی است، به ساده گی می توان یادآور شد که در کشور ما از آغاز سده ی بیستم تا پایان آزادیخواهان و روشنفکرانش تنها دو بار و آنهم فقط دو دهه فرصت بیان آزاد را داشته اند. یکی با به تخت نشستن «نهضت امانی» و دیگری «دهه ی دموکراسی». یعنی در جریان صد سال، تنها و تنها بیست سال فرصت یافتند تا نظریه ها و اندیشه های خویش را با آزادی بیان بدارند.

اثر این امر را در تمام دگرگونی های «نهضت امانی» و «پسا امانی» می توان با روشنی دید.

در سوی دیگر، ما شاهد آن هستیم که اثرناکی بیان ها و اندیشه هایی که در فضای باز و آزاد «دهه دموکراسی» فرصت تنفس را یافتند، تا همین اکنون به تعبیر نو، بر «گفتمان» اندیشه یی مان فرمان می رانند.

آیا امر تصادفی است که در پیمان «بن» که میان گروه های «جنگی - سیاسی» پیوند آشتی را - البته با فشار دیگران - برقرار نمود، قانون اساسی را که آغازگر همان «دهه» است، بار دیگر - با حذف برخی

فصل ها - به سند «مادر» دیگر قانون ها، از آن میان رسانه های گروهی، پذیرفتند.

تنها در این دهه، بیش از سی نشریه آزاد و مستقل با دیدگاه های گونه گون و به شدت از هم متفاوت که طیف گسترده بیان آگاهان جامعه را در بر می گرفت، پا به عرصه وجود گذاشت.

- در مورد پرسش دیگر تان که همین وضعیت را در «جمهوری دموکراتیک خلق» خواستار شده اید، باید به روشنی بیان نمود که پس از کودتای «سرطان» بر تمام آزادی ها - از آن میان رسانه های گروهی - خط بطلان کشیده شد و دیگر نمی توان از آزادی بیان، اندیشه و عقیده سخنی به میان آورد.

به همه روشن است که از نشریه ها، به مفهوم دقیق واژه، آن گاهی می توان سخن زد که در یک فضای باز و آزاد کار نمایند و در برابر بیان آزاد خویش مانع و سدی را نبینند.

- هنجار و معیار شما در ارزیابی نشریه ها چه می باشد؟

- باید یادآور شوم که به نظر من، یگانه سنج و معیار ارزیابی یک نشریه خوب، حضور اندیشه های گونه گون و بیان آزاد آن است. مصیبت بزرگ یک نشریه آن است که «حقیقت» خویش را «حقیقت ازلی و ابدی» بداند و آنرا با سنج «نقد» نسنجد.

به نظرم سنج دیگر بر اهمیت برای یک نشریه و نشریه ها، آن است که دیدگاهش تا چه اندازه برای «نقد» فضا و فرصتی را فراهم می نماید.

- چند تایی از نشریه های مان بر اساس و معیار روزنامه نگاری معاصر عیار است؟

- در مورد این پرسش تان باید یادآور شد که بنا بر تنگی امکان دست رسی به همه نشریه ها، خواه درون مرزی و برون مرزی، من در آن موقعیتی نیستم که در این مورد به قضاوت دست بزنم. من از میان نشریه های معدودی که از برون مرز برایم می رسند نام یکی دو

تا را می توانم یاد کنم: تُر دری (به تازه گی نام «خط سوم» را گرفته است) و گاهنامه «نقد و آرمان».

- از رسالت مطبوعات در برون مرز ها بگویید.

در مورد رسالت مطبوعات برون مرزی باید یادآور شوم که این رسالت از منظر های گوناگون با هم تفاوت دارد. یکی رسالت «دنیایی» را در برابرش قرار می دهد و دیگری رسالت «دینی» را. میان این دو، خلیج عظیم تفاوت وجود دارد. به نظر من یگانه رسالت برای نشریه ها «نقد سنجشگرانه و روشنگرانه» است و بس. تا ببینیم که دیگران چه رسالتی را مدار کار قرار می دهند.

- در قلمرو زبان فارسی کدام نشریه ها را می خوانید و می پسندید؟

- در این «تنگ و قحط» سالی که من به سر می برم، دلم می خواهد به همه نشریه های قلمرو زبان فارسی که به شدت فراوان اند، دسترسی داشته و آنها را بخوانم.

من خود «کیهان لندن»، «راه آزادی» و «تلاش» را در کنار «کتاب ها» که مانگار تر و ژرف تر اند، می خوانم.

امیدوارم به این پاسخ های درهم و برهم که باز هم از سنگینی فضای «هجران» رنج می برد، تشنگی آگاهی تان را کمی کاهش داده باشم.

با تشکر

صدیق طرزی رهپو

محرر و دبیر فصلنامه «روشنی»

نشریه کانون روشنگران افغانستان

گت تنگن، جرمنی



پیوست به پرسش ها و پاسخهایی اندر باب
مطبوعات، گفتگویی داریم با نویسنده،
پژوهشگر، مترجم آقای داود شاه صبا که یکی
از ویراستاران و بنیادگذاران «مردم نامه ی
باختر» - گاهنامه ی پژوهشی در مسایل
افغانستان - می باشند.

**- از خودتان بگوئید و کارهای مقدماتی تان در پهنه و گستره ی
نویسنده گی.**

- من در سال ۱۹۶۴ در هرات تولد شده ام، و در سال ۱۹۸۰ از
لیسه نادریه کابل فارغ و شامل انستیتوت پولی تخنیک کابل شدم، و در
رشته ی زمین شناسی و اکتشاف معادن ماستری گرفتم و به تعقیب آن
در همان انستیتوت به شغل استادی پرداختم. در سال ۱۹۹۲ برای اخذ
درجه دکتورا به دانشگاه بمبئی هندوستان رفتم، و در سال ۱۹۹۶ بعد از
تکمیل دوره ی دوکتورایم برای یک سفر پژوهشی به کشور سوئیس
آمدم. بعد از شش ماه پژوهش در آن کشور، به کانادا آمدم و تا حالا در
این بر دنیا زنده گی می کنم، ازدواج کرده ام و دو پسر دارم.

من نویسنده به مفهوم آفرینشگری آن نیستم، بل که خود را یک
پژوهشگر می دانم، و نوشته هایم نیز همه مایه ی پژوهشی دارند.
دوره ای که در افغانستان و هندوستان بودم، همه نوشته هایم در زمینه
های زمین شناختی افغانستان است. بعد از اینکه به کانادا آمدم، کمی از
اصل موضوع تخصص خود که زمین شناسی هندوکش است دور شدم،
و به پژوهش در عرصه های زمین شناسی محیط زیستی و مسایل
محیط زیست پرداختم. در مسایل محیط زیست افغانستان یک اثر
پژوهشی چاپ شده در ژورنال های بین المللی دارم و چند اثر پژوهشی
چاپ شده در نشرات برون مرزی افغانستان. به تاریخ طبیعی و تاریخ
محیط زیست، و همچنان به تاریخ علم در سرزمین دوست داشتی ام که

همان دامنه های زیبای هندوکش است خیلی علاقه دارم و در این زمینه ها نیز کار هایی روی دست دارم، که نمی دانم فرصت برای تکمیل کدام یک زودتر دست خواهد داد.

رویداد های غمناک در سه دهه اخیر در کشور ما، زنده گی همه ی ما را خیلی بیشتر از حد سیاسی ساخته است، و گاهی حتا به گونه ناگزیر آدم باید سیاست نیز بکند. من نیز در میان دیگر هموطنانم، استثنا نیستم و در زمینه سیاست نیز علاقه دارم به تفکر و اندیشه پیردام، و اثر "گذر از تنگنا" را که سال پار در تورنتو به چاپ رساندم، بازتابگر همین بخشی از زنده گی من است. در این راستا حالا مصروف نگارش اثر دیگری هستم که از زنده گی زندانیان در محبس پلچرخی، در دوره ی نجیب حکایت دارد، و بیشتر ژانر بیوگرافی را بازتاب می دهد.

کار ویراستاری مجله ی پژوهشی مردم نامه باختر را که من و دوستم دکتور لطیف طبیبی چند سال قبل آن را در تورنتو انتشار دادیم، اما بعد ها در اثر ناملایمات زنده گی از نشر بازماند و آن را دوباره شروع کرده ام، و شماره ی پنجم آن آماده ی چاپ می باشد. در مدتی که من در امریکای شمالی هستم، کار های زیادی را از طریق انترنت نیز انتشار داده ام که بیشتر از لابلای مجله الکترونیکی afghanmagazine.com به ویرایش دوست عزیزم فرهاد آزاد، و چند صفحه دیگر الکترونیکی بازتاب یافته است و خواننده های زیادی هم داشته است. در این اواخر یکی از کارهایم که روی میراث طبیعی افغانستان بود، در یکی از مجله های امریکایی نیز چاپ شده و انتشار یافته است. فکر می کنم از خودم بیشتر از حد حرف زدم، و حالا باید به پرسش های دیگر تان پاسخ بدهم.

– مردم نامه ی باختر که از نامه هایی گرانسنگ پژوهشی است، کمتر بدست هواداران پژوهش و تحقیق می رسد، دلیلش محدودیت روابط شماسست و یا عدم توجه و یا نبود پشتکار پژوهشگران و دست اندرکاران ما در همین حوزه؟

– همان طوری که شما خود اشاره کرده اید، هم این دلیل در محدودیت روابط ما می تواند جستجو گردد، و هم عدم توجه و نبود

پشتکار دست اندرکاران پژوهش در این گستره. اینها حقایقی اند که خیلی هم تلخ اند. ما همه از ریشه کنده شده ایم و حالا نباید کسی انتظار داشته باشد که مانند نهالی که از نخست در جای معینی بوده است ثمر دهیم. مردم نامه ی باختر از روی نیاز جامعه ی ما به پژوهش، بوجود آمد، ولی شما از جامعه ی که پاره پاره شده، و مردم آن صرف در فکر تأمین بقای شان می باشند نمی توانید که توقع پژوهش را داشته باشید. من علت را بیشتر در این می بینم تا سهل انگاری افراد پژوهشگر. حالا که اوضاع کمی دگرگون شده است، باز امیدواری هایی بوجود آمده، و ما هم دوباره این برگ پژوهشی را پیشکش اهل تحقیق می کنیم، و آرزو داریم تا این بار عمر مردم نامه ی باختر کوتاه مدت نباشد. از همه دست اندرکاران پژوهش در زمینه های افغانستان شناسی نیز صمیمانه می خواهم تا ما را یاری دهند، چه از یک دست صدا بر نمی آید.

- کدام نشریه ی افغانستانی را بیشتر می پسندید و دلیل پسند شما چه می باشد؟

- من به هر برگی که از جانب هموطنان عزیز ما نشر می شود علاقه دارم و هرچه به دستم بیاید مثل آدمی که هرگز از خواندن سیر نمی شود، می خوانم. بالاخره همین نشریه ها هستند که چراغ فرهنگ را در سرزمین ما روشن نگهداشته اند، و به همه باید ارج گذاشته شود. بیشتر به مجله ها علاقه دارم، و در آن میان نیز به مجله های پژوهشی. مجله «نقد و آرمان» به ویراستاری دکتور پرخاش احمدی را خیلی می پسندم، و این مجله می تواند الگویی باشد برای بسیاری از نشریات همانند. مجله ی «در دری» که حالا در کابل زیر نام «خط سوم» انتشار می یابد نیز خیلی پرمایه است. بسیاری از مجلات دیگری هم است که متأسفانه به نسبت دوری فاصله های فزینگی، به دست من نرسیده و من آنها را نخوانده ام، مثلی که «مردم نامه ی باختر» به همین علت به دست بسیاری نرسیده است. من به همه دست اندرکاران مطبوعات برون مرزی و درون مرزی کشورم افتخار می کنم و کار شان را شایسته قدردانی می دانم.

- مردم نامه ی باختر یگانه نامه ایست که دو ویراستار دارد، ما نامه هایی داریم که حتی یک ویراستار ندارد، دلیلش کم توجهی به این

حرفه است یا کم بها دادن به آن و یا نا آگاهی دست اندرکاران در این زمینه؟

- در مورد داشتن دو ویراستار در «مردم نامه ی باختر»، به نظر من ما چون نه به موسسه ای بستگی داریم و نه هم دفتر و دیوانی داریم که باید مدیر مسئولی می داشتیم، به همین دو ویراستار بسنده کردیم، که کار اصلی یک نشریه را نیز ویراستار به عهده دارد. مهم این است که هر نشریه ای که باشد با کیفیتی که ناشران آن وعده داده اند از چاپ بیرون شود. حالا اینکه ساختار گرداننده گی این مجله چگونه است، فرقی نمی کند، و واضح است که دستگاه های بزرگ به مدیر مسئول نیز نیاز دارند. ولی فکر نمی کنم هیچ نشریه ای بتواند بدون ویراستار موفق از چاپ برآید.

- می شود تحلیلی از مطبوعات دهه ی پسین به ویژه مطبوعات برون مرزی داشته باشیم؟

- تحلیل دادن از مطبوعات برون مرزی کشورم کار خیلی دشوار است، به نسبت اینکه من به همه نشریات و مطبوعات برون مرزی دسترسی ندارم تا می شد تحلیلی کلی از آنها بدهم. ولی یک نکته روشن است که این نشریات بازتابی از درگیری ها و نابسامانی های درون کشور ما هستند. کلاً در لابلای آنها ما تشتت فکری را می بینیم در یک سو و تفکر و اندیشه را می بینیم در سوی دیگر، بی هدفی را می بینیم، ویرانگری را می بینیم، و روزگذرانی را می بینیم؛ و در پهلوی اینها کار جدی و با مسئولیت مطبوعاتی را می بینیم. متأسفانه که پله ی منفی خیلی بر پله ی مثبت می چربد، و علت را نیز پیشتر گفتم که ناشی از دینامیزم درون کشور ما است. در آنجا نیز روند های منفی فرهنگی هنوز بر روند های مثبت فرهنگی چربش دارد، و نمی توان نتیجه سوای خود را در برون مرزها بوجود آورد.

- دست آورد مطبوعات برون مرزی کدام هاست، می توانید نام ببرید؟

- به باور من ما افغانها برای نخستین بار است که می بینیم افکار دگرگونه و متفاوت می تواند از لابلای یک نشریه بازتاب یابد. در

گذشته ی تاریخی ما چنین روالی را نمی شود پیدا کرد. این خود یک دست آورد بزرگ است. این بدان معنی است که آدم هایی با افکار و باور های مختلف نیز می توانند در کنار یکدیگر زنده گی کنند، و صلح و صفا هم برپا باشد. این بدان معنا است که ما افغانها این اندیشه را که "هر که مثل من فکر نمی کند، دشمن من است"، پشت سر گذاشته ایم. این دگرگونی مطبوعاتی ناگزیر به درون کشور نیز کشانیده شده است، که خود یک تغییر بنیادی است، و این را باید مرهون مطبوعات برون مرزی بود، دست آورد دیگر این است که همین مطبوعات برون مرزی بود که در سیاه ترین و تاریک ترین دوره ی تاریخ کشور ما، چراغ فرهنگ ما را روشن نگهداشت و نگذاشت پیروزی تاریکی بر روشنی در کشور ابدیت یابد.

- چگونه می توان به مطبوعات برون مرزی هنجار و سامان داد؟

- هنجار دادن و سامان دادن به مطبوعات برون مرزی کاری نیست که یک ارگان بتواند از بالا بر آن تصمیم بگیرد. این روندی است که باید به گونه طبیعی انکشاف یابد، و جای شایسته ی خود را در فرهنگی که زاینده ی آن است بیابد. من فکر می کنم، گذشت زمان و آگاهی بیشتر جامعه برون مرزی افغانستان از فرهنگ خودش و فرهنگی که حالا در متن آن زنده گی می کند، یگانه عاملی است که این روند را هنجار و سامان خواهد داد.

به امید موفقیت همه آفرینشگران فرهنگ آدمیت.

داودشاه صبا

* * *

پیوست با گفتمان هایی مان در باره ی مطبوعات این بار آقای محمد قوی کوشان را به پاسخ پرسش های مان اندر باب مطبوعات فرا می خوانیم:

اینک شما و متن مصاحبه با محمد قوی کوشان، مدیر و ناشر هفته نامه ی امید منتشره ی ایالت ورجینیای ایالات متحده ی امریکا.



پرسش: از مجله ی خراسان تا نامه ی خراسان و هفته نامه ی امید راهی بسیار پرنشیب و فرازی را پیموده اید. می توانید از هریک نشریه های تان نکاتی را برشمارید؟

پاسخ: با تقدیم سلام و اکرام خدمت خواننده گان گرامی، و ابراز سپاس خدمت جناب شما آقای سالار عزیزپور، عرض کنم که من از کودکی با نوشتن و کتاب و کاغذ و مطبوعات سروکار داشتم. از شرکت در پروگرام اطفال رادیوی کابل قدیم، تا همکاری با انیس کودکان - که کمکیانو انیس نام داشت، تا نوشتن پارچه های کوتاه به جریده ی پامیر و روزنامه ی انیس، و بعد گوینده گی در رادیو افغانستان.

با این توضیح اضافی باید بگویم که هجده سال پیش وقتی که با خانواده ام به امریکا مهاجر شدم، با یک نشریه ی غیر موقوته ی مربوط به یکی از احزاب جهادی همکار شدم، دو سال بعد در شهر سکره منتو - پایتخت ایالت کالیفورنیا - با دو سه تن از دوستانی که نشریه ی ماهنامه یی بنام افق افغانستان یا افغانستان هورایزن را به زبان های انگلیسی و فارسی انتشار می دادند، همکاری کردم. سپس

دوست زنده یاد جناب زلمی پوپل - که از کابل با هم دوستی و صمیمیت داشتیم - در شهر یونین سیتی حومه ی سانفرانسسکو، اداره ای جهت کمک به مهاجرین افغان مقیم آن ساحات را تازه تأسیس کرده بود، از من خواست تا در آن اداره که بنام «افغان سنتر» یاد می شد، با وی همکاری کنم.

در آغاز نظر این بود تا نشریه ی مختصری مثل بولتن حاوی توضیح و تشریح مقررات رسمی برای مهاجرین گاهگاهی انتشار بدهیم، ولی من پیشنهاد کردم تا مجله ی ماهانه ای تأسیس کنیم تا افزون بر آن مقصد، مقالات سیاسی در باره ی اوضاع کشور عزیز، و نیز خاطرات و یادداشت های مفید نویسندگان ارجمند وطن را در آن مجله به دسترس هموطنان مقیم امریکا قرار بدهیم.

اسم نشریه بنا بر پیشنهاد بنده مجله ی «خراسان» گذاشته شد، و مسئولیت مدیریتش هم بر عهده ی این خاکسار بود. نخستین شماره ی آن که در سال ۱۹۸۷ انتشار یافت، بدون جلد و در شانزده صفحه بود، که وقتی به دسترس افغانهای امریکا رسید، تعدادی از متفکرین و فعالین اجتماعی و دوستان دانشمند، شروع به همکاری نمودند و مقالات خویش را به دسترس مجله ی خراسان گذاشتند.

طی دو سالی که بنده مسئولیت آنرا داشتم، سیزده شماره با تیراژ بالای هزار نسخه و بعضی شماره های با صفحات افزونتر از یکصد صفحه به نشر رساندم، و بسیاری از دوستانی که شاید قبلاً مطلبی برای نشر در کدام نشریه ننوشته بودند، و یا کم نوشته بودند، با اصرار بنده به نوشتن آغاز کردند، که در کوتاه مدتی در زمره ی نویسندگان سرشناس درآمدند. از آن جمله اند جنابان محمد سعید فیضی، عبدالرشید بینش، محمد نعیم کبیر، جنرال محمد زکریای ابوی، پروفیسر دکتور حمید هادی، عبدالودود ظفیری، دکتور محمد اسلم خاموش، نصیراحمد رازی، عبدالوهاب آصفی، دکتور ولی پرخاش احمدی، دکتور محمد امین فرهنگ، فرهاد میرزا، الحاج امان الملک جلاله، نجم الدین ثاقب، کاظم بیمار الکوزی، غوث وزیری، سید طیب جواد، مرحوم پاینده محمد کوشانی و عده ی دیگر، که در ادامه ی آن در همکاری با هفته

نامه ی امید، امروز شاید تعداد چنین عزیزان به بیشتر از صد برسد - به قول شاعر:

از چنگ الفت ما هرگز خطا نخورده
هر گلرخی که دیدی، نامش به دفتر ماست !

در راه اندازی ماهنامه ی خراسان مرهون رهنمایی های صمیمانه ی جناب مرحوم استاد دوکتور علی رضوی غزنوی هستم، که با تجربه ی گرانبهایی که در مدیریت مجله ی معروف آریانا داشتند، و نیز در نویسنده گی و ادب فارسی در شمار سربرآوردگان معاصر هستند، مرا در کارم رهنمایی و تشویق فراوان می فرمود - روانش شاد باد.

بهرحال، بعد از دوسال انتشار خراسان، که مدیریت آن به خانم فریده فاروق انوری سپرده شد، بنده افغان سنتر را ترک کردم، پس از آن یک شماره ی دیگر مجله نیز نشر شد، و بعد از نشر بازماند.

در بهار ۱۹۹۰ با تشبث شخصی و با رهنمایی و همکاری پدر مرحوم جناب غلام حضرت کوشان، و مرحوم استاد رضوی، شروع به انتشار مجله ی تازه ای بنام «نامه ی خراسان» کردم که آن هم ماهانه بود، ولی دریغ که انتشار مرتب آن به دلایل مالی میسر نمی شد. مجله ی مذکور را تا آخرین ماههای سال ۱۹۹۲ جمعاً سیزده شماری نشر کردم، که بنا به اظهار نظر هموطنان از نگاه قطع و صحافت، زیبایی پستی، و البته محتوای کم نظیرش، مقالات عمده ی سیاسی، اجتماعی اقتصادی، تاریخی، و فرهنگی را در خود می گنجانید. تیراژ آن مجله هم نظر به بسیاری از نشرات که قبلاً در وطن به نشر می رسید، بالا بود و به دو هزار نسخه می رسید.

با نزدیک شدن پیروزی جهاد مقدس مجاهدین اصیل وطن، و سقوط رژیم دست نشانده ی شوروی، افغانهای مهاجر در امریکا را بسیار تشنه ی خبر یافتم، و به ضرورت انتشار نشریه ای که اقلاً هفته ی یکبار تازه ترین گزارش ها و اخبار را به آنان برساند، پی بردم، و خواستم تا یک هفته نامه سربراه کنم. مرحوم مغفور جناب کوشان، از بابت ثقلت کار چاپ هفته نامه، نظر به تجارب پنجاه ساله ی شان در مطبوعات، مرا تشویق به این کار نکردند، ولی بهر صورت، با اجازه

ی جناب شان، انتشار هفته نامه ی امید را در ۲۷ دسمبر ۱۹۹۲ آغاز کردم.

نام هفته نامه را جناب مرحوم مغفور، استاد علی رضوی غزنوی پیشنهاد فرمودند، و نخستین سرمقاله ی آنرا هم به قلم توانای خویش نگاشتند.

نخستین شماره ی امید تا شماره ی دهم بصورت چهار صفحه ی کوچک انتشار یافت، بعد از آن بر تعداد صفحاتش افزود گشت تا گاهی به بیست صفحه هم می رسید. چاپ امید در مطبعه صورت نمی گرفت بلکه در یکی از موسسات بزرگ فوتوکاپی، به نشر می رسید، و هر هفته هم کاغذ آن رنگ متفاوتی می داشت.

حدود پنج ماه بعد که برای اولین بار یک پایه کامپیوتر خریدم - قبل از آن با ماشین تایپ قدیمی برقی صفحات صفحات آماده می گردید - چاپ آنرا هم به مطبعه سپردم که بشکل آفست انتشار می یافت، در دومین هفته ی سال دوم بود که قطع فعلی را برگزیدم، و روی کاغذ اخباری در مطبعه ی کلان به صورت موجود به چاپ آن ادامه دادم.

تیراژ نخستین شماره ی امید فقط پنجصد نسخه بود، ولی از شماره ی دوم به بعد مرتباً افزایش یافت، و با استقبالی که هموطنان در داخل ایالات متحده و خارج از آن، بعمل آوردند، در حال حاضر، گمان می کنم تیراژ کمتر نشریه ی افغانی به اندازه ی امید باشد، چه نه تنها در تمام آن ایالات امریکا که افغانها زنده گی می کنند، آنرا می خوانند، بلکه در ایالت ورجینیا، نیویارک و کالیفورنیا تقریباً تمام مغازه های افغانی، بعضاً هندی و ایرانی نیز امید را به فروش می رسانند. همچنان که در تمام کشور های دیگری که افغانها بودوباش دارند، از مالیزیا و چین، با یکی دو مشترک - تا هند و پاکستان، از جاپان و روسیه تا کانادا و استرالیا عده ی قابل توجهی اشتراک دارند، که هر هفته توسط پُست پیوسته به منازل شان ارسال می گردد، و حتی در مصر و تونس و مراکش هم چند نفری مشترک هستند. افزون بر آن در شهر های هامبورگ، فرانکفورت، مونشن، هوفنباخ و دوسلدورف نیز مغازه های افغانی و ایرانی هفته نامه ی امید را به فروش می رسانند.

در ایام عادی معمولاً امید در شانزده صفحه انتشار می یابد، که بخش (ب) آن در چهار صفحه، چون مختص آگهی های مربوط به داخل امریکا می باشد، بخارج ایالات متحده ارسال نمی گردد، ولی در اعیاد و نوروز، و در فصل هایی که کنسرت هنرمندان افغانی، ایرانی و هندی بیشتر برگزار می گردد، شماره ی صفحات امید به بیست می رسد، تا بتواند جوابگوی اعلانات مربوطه باشد.

همکاران گرامی و ارزنده ی قلمی مجله ی نامه ی خراسان و هفته نامه ی امید را تمام خواننده گان عزیز آشنا هستند، که اگر فهرست شود، از نویسنده و شاعر، بدون مبالغه، به بیش از پنجاه تن می رسند. خداوند رفتگان را رحمت کند، از مرحومان گرانقدر جنابان استاد پژواک، سید قاسم رشتیا، پاچا صاحب سید شمس الدین مجروح، میر محمد صدیق فرهنگ، محمد عثمان صدقی، دوکتور علی رضوی غزنوی، پروفیسر دوکتور احمد جاوید، غلام حضرت کوشان، پاینده محمد کوشانی و دیگران را، تا تمام فرزندان عزیز ی که الحمدلله در داخل و خارج کشور بسر می برند، و مطالب و مقالات ارزنده ی خویش را به هفته نامه ی امید ارزانی می فرمایند - خداوند به همه ی شان عمر دراز و سعادت دارین نصیب بدارد.

و اما همکاران اداری - که کار عملی از مرور تمام مقالات و اشعار و مطالب رسیده، تا تایپ و دیزاین و تهیه ی آگهی ها و نشر و توزیع را انجام می دهند - چهار نفر هستیم: فرزندانم محمد قویم کوشان، محمد عصیم کوشان، همسر دوکتور ثمیله کوشان، و این خدمتگار - خاک محمد قوی کوشان.

تا وقتی در اپارتمان زنده گی می کردیم، دفتر کار امید یک الماری لباس بود، زیرا در عقب آن اپارتمانی وجود نداشت، و صدای تایپ کهنه ی برقی باعث اذیت همسایه نمی گردید! و حال چند سالی است که تهکوی یا بیسمنت منزل، دفتر هفته نامه است، چرا که توان پرداخت کرایه دفتر مستقلی را ندارم. تازه این دفتر هم تبدیل شده به انبار کاغذ و کتاب، که گاهی برای یافتن مطلبی، مجبورم ساعت ها میان انبوه کاغذ بگردم تا بیابم! و همین علت و معذرت موجود است اگر گاهی مقالاتی را خواننده گان ارجمند مطالعه می فرمایند که از تاریخ نوشتن

آن شاید ماه‌ها گذشته، و نیز فراوانی مطالب رسیده‌ی هر هفته، و ضیقی جا در صفحات، بنده را نزد خیلی از هموطنان گرامی که با قبول زحمت و صرف وقت و پول پوسته، مطلبی برای نشر می‌فرستند، و من خجلت زده از مراحم‌شان، نمی‌توانم هرچه زودتر آنرا به چاپ برسانم - از این بابت شرمنده‌ی محبت آنان هستم و امیدوارم عذرم را بپذیرند.

مطلب عمده‌ی دیگر در باره‌ی انتشار مجله‌ی نامه‌ی خراسان و هفته‌نامه‌ی امید را هم بسیار لازم است تا به عرض هموطنان عزیز برسانم: مدرک تأمین مالی و هزینه‌های آن.

خوشبختانه و سرفرازانه باید عرض کنم که آن مجله، و این هفته‌نامه کاملاً مستقل و بدون وابستگی پولی و مالی به کدام شخص، سازمان، گروه و جناحی انتشار یافته، و با توکل به خداوند مهربان، تا وقتی نیروی انتشار آنرا داشته باشم، به همین نهج، مستقلانه و بدون وابستگی پولی و مالی کارم را ادامه خواهم داد.

منبع تأمین مالی را از نشرات اینجا یافتیم و آموختیم: گرفتن اعلانات تجارتنی و شغلی، فروش نسخه‌ای و وجه اشتراک مشترکین عزیز. شکر خداوند را بجا می‌آورم که بخصوص هفته‌نامه‌ی امید از نخستین شماره اش چنان میان هموطنان اقبال یافت و استقبال گردید که بزودی به عنوان یک نشریه‌ی با اعتبار، توانست بحیث پل خبری و اطلاعاتی تبارز بکند، آگهی‌دهندگان، از نشر اعلانات خویش عملاً دریافتند که بیشتر افغانهای مهاجر این هفته‌نامه را مطالعه می‌فرمایند و در نتیجه آنان از نشر آگهی خویش در امید منفعت مطالعه می‌برند، بدین لحاظ امید مورد اعتماد‌شان قرار گرفته، و خودشان با کمال میل اعلانات خویش را به امید می‌سپارند، و چنین است که بخش عمده‌ی هزینه‌ی چاپ و مواد استهلاکی از کامپیوتر تا کاغذ، و از تیل موتر تا خرج ایمیل و اینترنت و تلفون و فکس تأمین می‌شود، و از وجوه اشتراک، هزینه‌ی پوسته و پاکت، و سایر ضروریات دفتری و کاری.

پرسش: راز پایداری و رمز مانده‌گاری امید در کجاست؟

پاسخ: در واقع صداقت! صداقت در برابر وطن و وطنداران، احساس مسئولیت وجدانی در صحت خبررسانی، همکاری قلمی نویسنده گان طراز اول و دانشوران فرهیخته، عدم وابستگی های ملوث کننده، ارج گذاری به جانبازی و فداکاری فرزندان متعهد که عمر عزیز خویش را در راه حفظ کیان و نشان کشور صرف کرده اند، و قدردانی از خدمتگزاران راستین میهن، پاکی قلم و زبان و حرمت گذاشتن به اخلاق جامعه، احترام علی السویه به تمام اقوام و آحاد ملت بزرگ افغانستان، نفی هرگونه برتری جویی و انحصار طلبی شخصی و قومی، و حفظ اصول و پرنسیب های معتبر بشری را در مجموع می توانم عمده ترین راز و اصلی ترین رمز ادامه ی انتشار هفته نامه ی امید بشمارم.

البته عشق خدمت به میهن و هم میهنان از راه انتشار امید، اسباب اولی انجام این مهم را برایم فراهم آورده، و بدون تردید و توفیقات خداوندی و بنده نوازی آن ذات پاک سنگ اول بنای نشر امید است - تا باد چنین باد!

پرسش: از سفر هایی که بداخل کشور داشتید، آیا می توانید گفت وضع مطبوعاتی داخل کشور امیدوار کننده است و یا خیر؟

پاسخ: با مسرت باید عرض کنم که بلی! من بار اول در روز تحویل قدرت از سوی جناب استاد ربانی به جناب آقای کرزی به کابل عزیز رفتم و شاهد آن گردهمایی با شکوه بودم، شش ماه بعد برای حضور در لویه جرگه ی اضطراری وطن رفتم، و آخرین بار برای شرکت در نخستین سالگرد شهادت سردار شهدای افغانستان، قهرمان ملی و رهبر کبیر جهاد و مقاومت ملی افغانستان عزیز مسعود (رح) در نهم سپتمبر بکابل رسیدم.

طی این سفر ها که در طی کمتر از ده ماه به وطن داشتم، وضع نشرات را بهتر از بار پیش یافتم، با ورود پیروزمندانه ی نیرو های مقاومت ملی به کابل، تعدادی از نشرات به ویژه هفته نامه ی کابل و پیام مجاهد بار دیگر با همان آزادی ایکه در طول حضور دولت اسلامی در کابل پیش از اشغال آن توسط پاکستانی ها و بن لادنی ها و مزدوران

طالبی شان، داشتند، بار دیگر در پایتخت به نشرات آغاز کرده بودند، در شش ماه بعد تعداد نشرات آزاد که بیشتر بصورت هفته نامه و بعضاً ماهنامه اند، و نیز مجلات را شاید به حدود بیش از نود عنوان شمردم، در سه ماه پس از آن از صد و ده عنوان بالاتر گردیده بود.

بنده که جهت راجستر کردن هفته نامه ی امید به شعبه ی نشرات داخلی وزارت اطلاعات و فرهنگ رفتم - تا اگر خدا بخواهد و کار آغاز ارتباط بین دفتر امید در ورژینیا با کابل زودتر انجام پذیرد، امید را از طریق انترنت همزمان در امریکا و افغانستان به نشر برسانم - عدد بالاتر از یکصد و ده عنوان را در آن شعبه یافتیم.

تعدادی از مسئولین این نشرات را ملاقات کردم، تا تنفیذ مجدد قانون سابق مطبوعات، آنان دست خویش را در کار انتشارات بازتر یافته اند، و الحق که در مطالبی که به نشر می رسانند، آزادی زیادی به چشم می خورد، از انتقاد های تلخ و تند بر کارروایی کارمندان عالیرتبه تا انتشار شکوه های مردم از مقامات، از انگشت گذاشت به فساد مالی تا کم کاری و کند کاری مسئولان، همه مرتباً درین نشرات به چشم می خورد - اینکه چه اندازه مورد توجه مقامات قرار می گیرد، و آنان در رفع معایب و اشتباهات می پردازند، البته حرف جداگانه ای است ولی آزادی نشرات، و افزایش تعداد آن، بدون شک خبر از آینده ی بسیار بهتر مطبوعات در افغانستان می دهد.

این را هم باید افزود که شاید ده ها نشریه ای را در کابل ببینیم که به چاپ مکرر مطالب از نشرات دیگر می پردازند - و با مساعدت هایی که از سوی منابع بین المللی به مقدار اندک صورت می گیرد - بیشتر به باز کردن یک دکان می ماند تا نشریه ی پر محتوا. مگر برخی نشرات واقعاً متین و ارزنده هم به نشر می رسند که خیلی آگاهی دهنده و روشنگرانه اند، و با احساس مسئولیت کامل ژورنالیستی به انتشار می پردازند.

پرسش: برای بهبود وضع مطبوعات در برون مرز های چه پیشنهاد های مشخص دارید؟

پاسخ: اگر خلاصه عرض کنم، این خواهد بود که: صداقت مطبوعاتی، صداقت به میهن و هم میهنان اساسی ترین ضمانت را برای نشرات فراهم میکند. نکته ی مهم دیگر نفی هرگونه خودخواهی، قوم و قبیله پروری، برتری جویی و تسلط طلبی، تردید مفاهیم پوچ اقلیت و اکثریت در خطاب به اقوام عزیز باهم برادر و باهم برابر در افغانستان، چراکه همه باهم مساوی اند، همه فرزندان و صاحب آن خاک پاک اند، و هیچکس و قوم و قبیله ای را بر دیگری برتری و رجحانی نیست - طبق فرموده ی الهی - مگر به پرهیزگاری، و خدمت هرچه صادقانه تر به ملت افغانستان. بنده تعهد به اصول و پالیسی های بالا را برای بهبود وضع مطبوعات برون مرزی بسیار مفید می شمارم، و امیدوارم تمام شان هرچه پرریار تر و پایا تر شوند، و در روشن ساختن اذهان هموطنان در تمام ساحات زنده گی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی پیروز باشند.

* * *



در این بخش از گفتگو های گپ و گفتی داریم اندر باب مطبوعات با دانشمندی سخت کوش جناب رسول رهین.

آنچه در پی می آید پیامد گفتگو با دانشمندی است که عمری را در پیرایش و ویرایش کتاب و کتابداری سپری کرده و کارنامه کوشش های فردی و رویکرد های ارزنده او در پهنه آگاهی های دانشگاهی و راهنمای کتاب بر همگان روشن و آفتابی است!

- چون سخن ما پیرامون مطبوعات است، پس از نخستین آشنایی تان با مطبوعات و تلاشهای مقدماتی تان بگوئید.

- سالهای ۱۳۳۰ خورشیدی در دارالمعلمین کابل بودم که یک مطلب را در چند کتاب ایرانی خواندم و در باره آن یک مقاله کوچک نوشتم. عنوان مقاله بود "ادب نفسی و کسبی" مقاله در یکی از شماره های روزنامه انیس چاپ شد. این اولین ارتباطم با رسانه های گروهی بود. یادم می آید که در آن روز مسابقه فوتبال بین تیم ما (دارالمعلمین) و یکی از لیسه های شهر کابل بود. من در آن مسابقه رفته بودم. در چمن لیسه استقلال بود. در بین تماشاچیان خیلی با غرور می گشتم و هر دو نفر که با هم گپ می زدند، فکر می کردم که در باره من و مقاله "ادب نفسی" گپ می زنند و تمجید می کنند.

در سال اول دانشکده مقاله جالبی در باره "رابعه بلخی" در مجله "عرفان" چاپ کردم. بعدا همکار مجله وزین "آریانا" که از طرف "انجمن تاریخ" نشر میشد، شدم و مقاله های دنباله دار در باره "امیر شیرعلی نوایی و شخصیت اجتماعی او" و نیز "امیرعلی شیر نوایی منحیث آهنگ ساز معروف" بچاپ رساندم.

در صنف سوم دانشکده ادبیات بنا بر تشویق شادروان استاد استادان دانشگاه کابل اکادمیسین پوهاند دکتور احمد جاوید به اداره نشرات دانشگاه کابل معرفی شدم و در حالیکه محصل بودم بحیث مهمم ماهنامه "اخبار دانشگاه کابل"، "کابل پوهنتون خپرونه" تعیین شدم. بعد از فراغت دانشکده در حالیکه در کدر علمی دانشکده ادبیات ایفای وظیفه می کردم به معاونیت نشرات دانشگاه کابل و معاون ماهنامه "کابل پوهنتون خپرونه" نیز منصوب شدم. از اینجا کار نشراتی و علمی و تحقیقاتی من آغاز می شود.

در سالهای بعدی، بعد از پایان دوران تحصیل در ایالات متحده امریکا، در پهلوی سمت استادی در دانشکده ادبیات، دانشگاه کابل، اولاً ریاست کتابخانه دانشگاه کابل و بعداً کتابخانه های عامه افغانستان را در دست داشتم. دست آزادم در کار های اداری، فنی و تحقیقی در دو کتابخانه مهم و مشهور افغانستان، چشمان مرا بیشتر به نشر و نشرات باز کرد. در کتابخانه دانشگاه کابل نشریه ای را زیر نام "کتب جدید کتابخانه دانشگاه کابل" بطبع می رساندم، سلسله نشرات کتابخانه دانشگاه کابل را با نشر رساله های کوچک و کتابشناسی ها باز کردم. بعد که موظف کتابخانه های عامه افغانستان شدم مجله "کتاب" را که چاپ آن در سالهای اخیر قطع شده بود، دوباره به مسئولیت محمد آصف فکرت احیا کردم. سالهای بعد یکی از همکاران خوب مجله ی اجتماعی، مجله عرفان، مجله آریانا و مجله خراسان بودم. همکاری های گسسته با مجله هنر که از طرف انجمن هنرمندان افغانستان پچاپ می رسید نیز داشتم. البته درین دوران کتابهایی هم تالیف کردم که در خور ارزش می باشد.

- به باورتان چه رسالت و وظیفه یی مدیر مسئول یک نشریه میتواند داشته باشد؟

- از نظر من مدیر مسئول یک نشریه در قدم اول بایست مبتکر باشد. سعی کند تا نشریه خود را در حد اقل اشتباهات تائپی، املائی و انشایی نگهدارد. من باین باور هستم که هرگاه خواننده و نویسنده یی در نوشتن کلمه یی اشتباه می داشته باشد بایست اشتباه خود را از لای

مطالعه مقاله های نشرات موقوته رفع نمایند. و نیز عرضه بدون اشتباه نشریه خواننده های نشریه را بیشتر به نشریه باورمند می سازد.

مدیر مسئول نشریه بایست هدف نشریه خود را بخوبی بداند و بر هدف نشریه از نظر تنوریکی حاکم باشد. اگر یک دکتور زراعت مسئولیت مجله ادبی ای را به دوش می گیرد، باورندارم که باندازه شخصی که در ادبیات تحصیل کرده است موفق باشد. ولی اگر متخصص زراعت با داشتن فکر ایجاد ادبی مسئولیت چاپ نشریه اختصاصی زراعتی را بدوش بگیرد، موفق می باشد.

چاپ بموقع و بر سر وقت نشریه یکی از پرنسیپهای دیگری است که مدیر مسئول بایست متوجه آن باشد. هرچند در نشریه های علمی و تحقیقی این نظر آنقدر قابل رعایت نیست ولی در نشریه های ماهانه اخباری و گزارشی خیلی مهم است. خواننده ها کارآیی مدیر مسئول یک نشریه اخباری را ازین معیار و رسیدن اخبار بوقت معین آن به خوانند ها می سنجند.

چیز دیگری که برای یک مدیر مسئول با کفایت و درایت با ارزش است، تحلیل مضمون یا کانتنت انالیز Content Analysis نشریه در دوران سال می باشد. بعباره دیگر مسئول نشریه بایست در یک سال کم از کم دو مرتبه با استفاده از سیستم تحلیل ژورنالیستی محتوا، خواننده ها و مدیریت نشریه را ارزیابی کند. در ارزیابی نشریه بهترین شیوه "راندن" یا "آمار گیری یکی در میان" می باشد. این کار یا با توزیع سوالنامه ها و یا با پرسش و پاسخ مستقیم از خواننده ها صورت می گیرد. با تطبیق نتیجه تحلیل مضمون در نشریه، مدیر مسئول می تواند نقاط ضعف و قوی خود و نشریه را دریافته وقتا فوقتا به اصلاح و تازه ساختن محتوا و اهداف نشریه اقدام بدارد.

نشر مواد تازه و دست نخورده از ارزشهای فوق العاده ای می باشد که بر اهمیت نشریه می افزاید.

- کدام نشریه های برون مرزی را میخوانید؟

- من به نشریه "در دری" علاقه بسیار دارم. هرگاهی که از نظر ژورنالیستی بان نگاه میکنم تمام معیار ها را در آن می یابم. "کاروان"

در بخش خود من‌حیث یک ماهنامه فرهنگی و "امید" بحیث یک نشریه معلوماتی قابل ارزش و طرف تائید من میباشند. هستند نشریه های بسیار دیگری که متأسفانه با تلاش بسیار مدیران مسئول آنان بنابر عدم رعایت هدف معین و نداشتن مرام، به اصطلاح روز "شفاف" خواننده پروفشنل ندارند.

- برای بهبود نشریه های برون مرزی چه پیشنهاد های مشخص دارید؟

- هیچ! می‌خواهم نشریه های برون مرزی هدفمند باشند. جامعه های نشریه های خود را بشناسند و وقتاً فوقتاً ارزیابی کنند. نشریه را هدف پول درآوردی نسازند. نشریه را بهر قیمتی که باشد به خانه های افغانان برسانند. حتی به خانه های آن عده افغانانی که به ارزش نشریه و نشرات اندک می دانند و خود را به نداشتن وقت و... فریب می دهند. تجربه من در سویدن نشان داده که رساندن کتاب و نشریه به نحوی غیر مرئی به خانه های افغانان، بی میل ترین و کم سواد ترین آنان را به داشتن کتاب و نشریه در خانه خود و مطالعه گاه و ناگاه آن، و می دارد و در نهایت خواننده خوب نشریه های برون مرزی می گردند.

پایان

* * *



در این قسمت از گفتگو ها گفتمانی داریم
با شاعر، نویسنده و سردبیر ماهنامه ی دریخ
جناب عزیز الله ایما.

- آقای ایما کار های قبلی تان در زمینه ی ادبی بود، در پهلوی
مشغولیت هایی در باب شعر و شاعری، مسوولیت فصلنامه ی کانون
دوستداران مولینا جلال الدین محمد بلخی (نای) را نیز داشتید. چه
انگیزه باعث آن شد که به کار سیاسی پردازید و مسوولیت روزنامه
ی سیاسی خبری دریخ را عهده دار شوید؟

- حوادث و اتفاقات بعد از شکست ارتش سرخ و پیروزی حکومت
مجاهدین در افغانستان، شگفت انگیز ترین بازی های استعماری دیگری
را در پی داشت. مردمی که بار استثنایی ترین مبارزه و مقاومت کمر
شان را خم نکرده بود و به نماد آزاده گی و آزادیخواهی مبدل شدند،
میدیدیم که چگونه به تذلیل و تحقیر کشانیده می شوند. نیرو های آزاد
مخالف هرگونه وابستگی که حامل بار معنوی جهاد نیز بودند، با
شکستن دایره ی رژیم کابل در برابر دشمنان گوناگونی قرار گرفتند که
ترکیب نا متجانس آن ناهمگنایی بودند که راهبرد همگون داشتند. درین
میان دست استخبارات منطقه و همسایه گان از طریق عوامل و ابسته ی
تنظیمی تا روک های میز های حکومت مجاهدین دراز بود. و خنجر
آستینان داخل حاکمیت تا بالاترین مقامهای دولتی کرسی نشین بودند.

مدرسه، موزیم، دانشگاه، ایستگاه بس، بازار، خانه و مراکز تجمع مردم آماج باران موشک ها بودند. مطبوعه ی کابل به آتش کشیده شد، نشریه های زیاد تعطیل شدند، که مجله ی «نای» یکی از آنها بود.

در چنان حال و هوایی که سیاستها گامها را می بستند و قامت ها را می شکستند، بیان و توضیح انتقادی رویداد ها و دسایس را لازمی و مرجع دانستم.

- تا جایی که دیده می شود دریخ نامه ی خبری بوده و از مقالات گرانسنگ کمتر نشانی در آن دیده می شود. دلایل نبود نوشته های تحقیقی را در چه میدانید؟

- همان گونه که ذکر شد از ین برهه ی تاریخ افغانستان نمیتوان بی درنگ گذشت. ما در برابر واقعیات دیگری قرار داشتیم.

ببینید! موشکها و سلاحهای سالها ذخیره شده در گدامها که هرگز در برابر قوای متجاوز از آن استفاده به عمل نیامده بود؛ با پیروزی مجاهدین یکباره بر سر مردم کابل ریختند. زمانی در شفاخانه جمهوریت بستری بودم، یک روز کامیونی از اجساد و زخمی های "دست فروشان" "مقابل فروشگاه بزرگ" را آوردند: سر هایی که تن نداشتند و دست ها و پا هایی که جدا شده از بدن بودند، هیچ کس هیچ کسی را نمی شناخت، فقط غوغا بلند بود... و این، بار ها و بارها تکرار شد.

مردم و کارمندان دولتی وقتی از خانه بیرون می شدند کمتر امید برگشتن را داشتند. با این همه نبض شهر می تپید - شهری که به جبهه ی جنگ می ماند. بیشتر مخاطبان و خواننده گان ما چنین مردمی بودند که روزنامه به انعکاس درد های شان جرأت مندانه می پرداخت. با آن هم ستون «دریافتهایی از تاریخ» به صورت مسلسل به نشر می رسید و مقالاتی در زمینه اقتصاد، فرهنگ و جامعه به چاپ می رسید که انگشت شمار بود. در طول نشر دو صد و سی و پنج شماره ی روزنامه فقط سه بار مقالتی تحقیقی به دستم رسید. در مواردی هم به چاپ ترجمه ی مقالات پژوهشی پرداختیم.

در جنب اولویت های کار روزنامه نگاری، برای سه چهارم تنی که با مشکلات فراوان همه روزه روزنامه را آماده ی چاپ می کردند، مجال کار های تحقیقی خیلی ها اندک بود.

- در گزینش مطالب و نوشته ها به کدام معیار های ادبی، سیاسی و فرهنگی نظر داشتید؟

- مورد معاییر نوشته ها بر می گردد به آماج های نشراتی روزنامه که در نخستین شماره ی آن زیر نام «آغاز دیگر» به چاپ رسید و ادامه یافت. به صورت کُل در نظر داشت اصلهایی را در نوشته های عمده می شمردیم:

احترام به حقوق انسان و اقوام ساکن کشور

توجه به آراء و نظر مردم در همه امور

رهیافت زمینه های رشد زبانها در کنار هم، نه در برابر هم.

توسعه و بالنده گی ادب، سیاست و فرهنگ اساسی ترین هدف روزنامه بود - هرچند که گام کوتاهی بود در یک راه دراز.

* * *

فهیم دشتی روزنامه نگار و مدیر مسوول هفته نامه ی کابل، یکی دیگر از فرهنگیانست که در این گفتگو ها سهم گرفته و ما به آرزوی موفقیت های بیشتر شان، متن مصاحبه ی انجام شده با وی را در اینجا پیشکش شما خواننده گان گرامی می کنیم.

- از پیشینه ی کار های فرهنگی تان بگوئید و همچنان از کار های مقدماتی تان در دوره ی اول هفته نامه ی کابل.

- تصادفاً کار فرهنگی را با هفته نامه ی کابل آغاز کرده ام. البته در دور اول نشراتی این هفته نامه که در زمستان ۱۳۷۱ آغاز شده و تا تابستان ۱۳۷۴ ادامه یافت.

بعد از آنکه هفته نامه ی کابل بنا بر چاپ سلسله مطالبی پیرامون وضعیت ناهنجار در سفارت افغانی، در دهلی جدید، به اساس حکم رییس دولت وقت اسلامی افغانستان - آقای ربانی - مسدود گردید؛ هفته نامه ی دیگری را به نام بالاحصار اساس گذاشتیم. من در بالاحصار سمت معاون مدیر مسوول را داشتم. هنوز هفت - هشت ماهی از کار بالاحصار نگذشته بود که طالبان به کابل حاکم شدند و ما ناگزیر راه شمال کشور را در پیش گرفتیم.

در بهار ۱۳۷۶ با دو تن از دوستان (داود وهاب، جوان افغانی که از امریکا برگشته بود و یوسف جان نثار فلمبردار دوران جهاد) یک استدیوی تولید فلم های مستند (آرینا فلم) را اساس گذاشتیم.

طی بیشتر از پنج سال حاکمیت طالبان بر بخش های عمده ی کشور ما توانستیم هفت بر نامه ی فلم مستند تهیه کنیم که تقریباً تمامی ابعاد زنده گی در ساحاتی که تحت اشغال طالبان بود، به نمایش می گذاشتند.

از جمله فلم های مستند آریانا فلم میشود از سریال مقاومت نام برد که چهار بخش آن را قبلا تهیه دیده بودیم و بخش پنجم و آخری آن که حوادث بعد از شهادت فرمانده احمد شاه مسعود تا لویه جرگه ی اضطراری را شامل میشود، باز هم توسط آریانا فلم تازه به بازار عرضه شده است.

در حادثه ای که فرمانده احمد شاه مسعود به شهادت رسید؛ من هم در اتاقی که انفجار رخ داد حاضر بودم و زخمهایی در دستان، پا ها و سر و صورتم برداشتم. به همکاری انجمن خبرنگاران بدون مرز - که یکسال قبل عضویت آنرا حاصل نموده بودم - جهت تداوی به پاریس منتقل شدم. در پاریس باز هم به همکاری انجمن خبرنگاران بدون مرز موفق شدم پروژه ی احیای مجدد هفته نامه ی کابل را ترتیب و به یونسکو پیشنهاد نمایم. خوشبختانه یونسکو موافقت نمود.

در آغازین روز سال ۲۰۰۲ به کابل برگشتم و اولین شماره ی هفته نامه ی کابل را پس از ۲۴ روز توانستیم در هشت صفحه با تیراژ ۲۵۰۰ نسخه به چاپ برسانیم.

خوشبختانه سی و سومین شماره ی هفته نامه ی کابل هم از چاپ بدر آمده است، البته که با ۱۶ صفحه و تیراژ ۶۵۰۰ نسخه. نباید فرو گذاشت که از جمله ی ۱۶ صفحه ی هفته نامه ی کابل چهار آن به زبانهای بین المللی و باقیمانده ۱۲ صفحه دیگر به زبان های ملی چاپ می شوند.

- شما منحنیث مدیر مسوول هفته نامه از چه معیار ها و هنجار ها در گزینش سروده ها و نوشته ها استفاده می کنید؟

- با توجه به زمینه های کاری ایکه در اینجا به مطبوعات آزاد وجود دارد، سعی بر آن داریم تا در حد امکان بر اساسات روزنامه نگاری توجه داشته باشیم. بی تردید که املا، انشا و نشانه گذاری در پهلوی معیار های دیگر روزنامه نگاری از اهمیت ویژه ای برخوردار اند. از اینها گذشته، آنجا که بحث محتوا به میان می آید، آنچه را به هیچ صورت حاضر نیستیم در مخالفت با آن حتا کلمه ای به چاپ رسد، وحدت ملی در کشور است.

- در باره ی یگانگی و توحید روش های نگارش چه نظر دارید؟

- با سابقه ی تاریخی ای که زبان دری دارد فکر می کنم هنوز هم این زبان مشکلات فراوانی با خواننده گان و گوینده گان خود دارد.

آنچه تا حال به عنوان روش املائی یا دستور زبان فارسی - دری در دسترس است، به هیچ عنوان نمیتواند معتبر باشد. چه در هریک از چنین آثار آنجا که واقعاً مشکل وجود دارد، مؤلفین بیشتر سلیقه ای برخورد کرده اند. مطمئن هستم هریک از ما در نوشتن و خواندن متون دری خواه ناخواه با مشکل بر می خوریم؛ حالا اگر بخواهیم این مشکل را با مراجعه با آثاری در این زمینه حل نماییم، با پاسخ های گوناگون و حتی گاهی مخالف برمی خوریم.

با این حال اگر خواسته باشیم طرح توحیدی در زمینه داشته باشیم، ناگزیر از گزینش گروهی کارشناس از کشور های همزبان افغانستان، ایران و تاجکستان هستیم. امیدوارم چنین چیزی میسر گردد.

- هفته نامه ی کابل از شمار نشریه های نامدار کشور ماست و در بازتاب خبر ها به شهرت نیکی رسیده است، شما علت این موفقیت را در چه می دانید؟

- علاقه مندی در حد عشق همکارانم به روزنامه نگاری.

به اساس لست وزارت اطلاعات و فرهنگ، در افغانستان حال حاضر ۱۳۱ نشریه به گونه های روزنامه جریده، هفته نامه، ماهنامه و فصلنامه چاپ می شوند. البته شکی نیست که در تناسب با کمیت، کیفیت نشریات بسیار پایین است؛ ولی نباید مشکلاتی را که نشریات ما با آن دست و گریبان اند نادیده گرفت. به نظر من نشریات ما، آنچه را به عنوان مشکل میتوان برای یک نشریه تصور کرد، همه را دارند. با این حال امید اینکه در آینده های نزدیک بتوانیم دست کم چند تا نشریه ی با وزن و احتمالاً سراسری داشته باشیم متصور است.

* * *



اندرباب مطبوعات این بار گفتگویی داریم با نویسنده، پژوهشگر و مدیر مسول فصلنامه «پیمان ملی» آقای اکرام اندیشمند.

- باوجود موجودیت نشرات متعدد در درون و بیرون مرز ها، علت وجودی «پیمان ملی» را در چه می دانید؟

- در این تردیدی نیست که در بیرون از مرز ها نشرات زیادی داریم و از جمله در کشور های غربی به خصوص اروپا. اما به باور من بسیاری از این نشرات که از سوی افراد و حلقه های وابسته و متعهد به گروه ها و احزاب سیاسی گذشته منتشر می شوند به گونه ای، بینش و برداشت مواضع سیاسی و آیدلوزیک گذشته ی آنها را انعکاس می دهد. متأسفانه علی الرغم دگرگونی و تحولات دهه ی اخیر در عرصه ی بین المللی و با وجود اضمحلال و زوال حاکمیت جهل و وحشت طالبی در افغانستان که پرچمدار فاشیزم و بدویت، تبعیض و بیداد، وحشت و ترور بود هنوز اندیشه و تفکر ملی راه خود را در میان افراد و جامعه ی روشنفکری مهاجر و پناهنده ی هموطن در جهان غرب نگشوده است. آن جریان چپ روشنفکر دیروزی که ترقی و عدالت اجتماعی را در تحقق اندیشه های مارکسیزم - لیننیزم می دید و به گونه ی افراطی به حقانیت آن باور داشت اکنون از تحقق نظام لائیک و سکولار به شیوه ی نظام لائیک حاکم و مروج در غرب صحبت می کند و آنرا برای ترقی و عدالت اجتماعی افغانستان امر حتمی و اجتناب ناپذیر تلقی می کند. در حالی که این برداشت نوعی دیگری از بحران فکری است که روشنفکر همچو گذشته درگیر آن گردیده است. همانگونه که مارکسیزم - لیننیزم، اندیشه و راه دیروز روشنفکر راه به جایی نبرد و جامعه را به

عوض ترقی و رفاه بسوی آشوب و فاجعه کشانید، اندیشه ی افراطی امروز او بنام نظام لائیک نیز مایه ی ایجاد آشوب دیگر در کشور می شود. من در چنین جو و حالتی که برخی از روشنفکران و بخشی از جامعه ی روشنفکری کشور در محیط غرب دچار بحران فکری هستند و هنوز در ناآگاهی از واقعیت های ذهنی و عینی جامعه و وطن خود بسر می برند، انتشار «پیمان ملی» را به مثابه ی انعکاس دهنده ی راه میانه و معتدل ملی مبتنی بر واقعیت های ذهنی و عینی جامعه در حرکت بسوی جامعه ی مدنی، ترقی و انکشاف مادی و معنوی وطن یک ضرورت میدانم.

- از جایگاهی پیمان ملی در میان نشرات بومی بگونهید.

- «پیمان ملی» در میان نشرات متعدد و مختلف برون مرزی جایگاه خاص خود را خواهد داشت. پیمان ملی بازتاب دهنده ی افکار و اندیشه های روشنفکران و جامعه ی روشنفکری کشور ما بخصوص در محیط غرب است که معتقد به اندیشه و بینش خط معتدل روشنفکری هستند و در راه استقرار و استحکام صلح و ثبات، تحقق نظام سیاسی قانون مدار، کثرت گرا و مردم سالار مبارزه و تلاش می ورزند.

- کدام مواضع و موضوع آماج تلاش «پیمان ملی» را می سازد؟

- «پیمان ملی» یک نشریه ی آزاد سیاسی، اجتماعی و فرهنگی است و در تمام عرصه های مربوط به جامعه و سیاست مضمون، تحلیل، خبر، گزارش و موضع گیری خواهد داشت.

- چه نقشی را پیمان ملی در میان سایر نشرات بازی خواهد کرد؟

- «پیمان ملی» نقش میانجی را در کشمکش ها و رقابت های ناسالم نشریه های برون مرزی و درون مرزی خواهد داشت. «پیمان ملی» بدون توجه و جانب داری از این و یا آن نشریه در داخل و خارج کشور کوشش خواهد کرد تا بدون افراط و تفریط در خط معتدل ملی حرکت کند.

- بر اساس کدام معیار ها به گزینش و چاپ مطالب دست می یازید؟

- معیار های گزینش نیشته ها و سروده ها در «پیمان ملی» عبارت خواهند بود از:

- حمایت از استقرار و استحکام صلح، ثبات، وحدت ملی و اقتدار ملی.

- حمایت از ایجاد و استحکام نظام و حاکمیت سیاسی قانونمند، کثرت گرا و مردم سالار.

- حمایت از توافقنامه ی بن، لویه جرگه ی اضطراری و نتایج آن و حمایت از انتخابات آزاد.

پیمان ملی نیشته ها و سروده ها را بدون توجه به نویسنده و گوینده ی آن و بدون تعلقات سیاسی، گروهی، قومی، مذهبی، زبانی و... آنان با توجه به رعایت مطالب فوق الذکر به نشر می رساند.

- برای بهبود مطبوعات چه باید کرد؟

- برای بهبود وضع مطبوعات در قدم نخست ضروری به نظر می رسد که اهل مطبوعات و فرهنگی جامعه و کشور ما، ارزش ها و باور های اعتقادی مردم را درک کنند. فرهنگ جامعه ی خود را درک کنند و آنرا احترام و پاس بدارند. روشنفکر و مطبوعات روشنفکری به جای درگیری با فرهنگ و باور های اعتقادی مردم راه های عملی رشد و انکشاف مادی و معنوی جامعه را تشخیص و نشاندهی کنند. در اصلاح و غنای فرهنگ و ارزش های معنوی مردم و جامعه بکوشند نه در ویرانی و خصومت با آن.

* * *

گفتگویی داریم با رحمت الله بیژنپور، نویسنده، پژوهشگر و سردبیر ماهنامه ی انیس مهاجر در ناروی.



- به چه منظور و با چه انگیزه به مطبوعات مراجعه نمودید؟

- آری، مراجعه به مطبوعات به گردش تشنه در جستجوی آب و باری هم به خیال آب در ولوله های سراب همانند است. در جامعه سنت گرا و ارزش گریز، هر نسلی در تسلسل تاریخی خویش سر ستیز دارد. در داغستان سیاست میتدل عمومی، یا در آشفته بازار مکاره گی و ترفند بازی هرکسی به دنبال رعایت خاطر خویش است. عیب مانیست، مولوی هم برای سوختن فریاد می کشید:

دوزخ است آن خانه کوبی روزن است
اصل دین ای بنده روزن کردن است

راستی دلیل خاصی ندارم که چرا دنیای مطبوعات منظره ی خاطره انگیز برای رو کردن من شده باشد. در اصل هوای چاپ چند شعر تکه پاره و در وزن و فارغ از وزن مرا با خود به دنبال کاغذ ها کشاند. چنین پیش می آید. این اتفاق حکمت خاصی هم دارد و معنی مشهود آن، پاسخ جویی و جواب طلبی ذهن مشکوک نسل محروم از فضیلت کمال و یا مشاهده ی استبداد و بی عدالتی در نظام و جامعه هم است.

یکی از مظاهر آفتابی این گرایش مسلط به خط و قلم و کاغذ و طباعت، هیجانانگیز آشکار در جوانان جامعه ی بسته و ترک خورده یی چون مملکت ما است. هنگامی که برای بیان نهفته های درونی دهن باز می شود، دیگر راه و چاره می طلبد و در همین فرصت است و

پیوستگی و همدلی مطرح می شود و کاغذ های سیاه مشق بستر اصلی و تکیه گاه فکری برای نسل متعهد می شوند. نام این داعیه سنخیت فکری و نام چنین کار جمعی مطبوعات است.

شاید بسیار ناپسند آید اگر تصور کنید که من در ده سالگی از نظر سیاسی تعلق خاطر داشتم. ولی باید بیان شود که، این تعلق خاطر مبنای، اصل تفکر سیاسی و فلسفی من بود. در روستا و در زادگاه من که یکصد و پنجاه هزار انسان صاحب تذکره ی نفوس وجود دارد حتی یک دکان، یک دفتر و اداره برای بزرگسالان قابل شناخت و حتی قابل درک نبوده است ولی تهانه عسکری بحیث آزار خانه اهالی تسجیل بود و هرچه مرغ و گوسفند مردم؛ مال عسکر بود و مزارع ایلاقی (ایلاتی) در خدمت کوچیها بعنوان مالچر!

من بخاطر دارم که یکی از اهداف مهم (وظایف) والیان، حاکمان، علاقه داران، ماموران و کاتبان دولت تحدید ملت و تهدید مردم در اطاعت بی چون و چرا و چشم بسته ی برده وار، از نظام و حاکمیت ظل الله والدوام الی الابد سلطنت بود. اصلاً اداره معنی خدمتگذاری نداشت، بلکه محض خدمت ستانی و لابراتوار استبداد وحشیانه و قرون وسطایی بود.

این همه ستمگری و مردم ستیزی، بی خبری و خدمت گریزی و بی پدری و تعصب انگیزی نباید در روان کودک، نوجوان و سپس جوانی چون من و ما اثر می گذاشت؟ تحمیق و تعذیب مردم مشی اجرائی حاکمیت شده بود. شاید در شهر های مدنی تر با این اندازه فشار نبوده باشد، اما آنچه می گویم حداقل وقوعات موقوفات و ممنوعات عالیه دولت در روستا ها - ولسوالیها و علاقدها و حتی اکثر ولایات شمال و مناطق مرکزی و شمال غرب افغانستان بوده است. تا سال ۱۳۳۰ خورشیدی ما فارغ التحصیل صنف ۱۲ نداشته ایم. در مکاتب و پوهنتون نظامی ۱۵ در صد از تمام اقوام غیرپشتون جذب می شد و آنهم صرفاً از کابل و یا یکدوشهر آبادتر و!...

در یک گذشته شناسی شتابناک نیز میتوان فهمید که، تاریخ گذشته ی ما عمدتاً ناهمجوشی و دوام ناهنجاریهاست. لاقلاً همین جغرافیایی که

داریم و از امپراطوری پهناور و دادگستر آریانا (ایران بزرگ) با ۱۲ خانواده بزرگ تاریخی که سلسله ای حاکمیت آریائی هستند، تا حکومت های محدودتری در ذیل نام خراسان و همین مملکت کوچکی بنام افغانستان، بستر دوام هرچه استبداد و استقلال و استمرار خشونت بسیار بوده است.

در کل زمین به تناسب محدوده ی مذکور نهضت و جنبش و جریان و حزب و گروه و سلسله های فکری تشکیل نشده است. اینست که حکمت و فضیلت قدرت و عدالت و سپاه آریایی و استبداد با هزارگونه خشونت، بر نسل نسل ما رفته است. از آن سر است که ما فریاد بیشتر بلند می کنیم و تا قبل از آنکه به اعتدال روش سازش بیابیم به ابتذال کاهش می بینیم و در آتش بیقراری ها دامن سوز می شویم.

من از یک دوره ی فعال سیاسی با همه ریشه و رشعه ای که در من بود، بیک پلکان آرامتر گذشتم و مطبوعات را بر مرسومات و مقهورات روپوشه نهادم و بدینگونه طراحی فکری، همیاری اعتقادی، همگرایی روشنفکری و هماهنگی نظری در سیاست و جامعه را به بازیهای فردی، گروهی، سازمانی، حزبی و تشکیلاتی (ایدیولوژیک) ترجیح دادم. همین را گرایش مطبوعاتی و یا ژورنالیستیک می نامم. همبازی شدن با بازیکنان به معنی نقد تحلیلی قدرت و حاکمیت به نسبت فهم از نظام حاکم است و من با هر براندازی قهری که جز عبور از خون و خشم نیست ناسازگارم و پس از نخستین دوره ی خدمت عسکری ام در سال ۱۳۶۲ خورشیدی با مطبوعات رابطه یافتم.

بهر احوال روزنامه نگاری و تحلیل کاغذی در تحت نام مطبوعات چیزی هم نبوده است که بشود بر آن تمکین کرد. اما همانقدر هست که در نوع کار، «من نوعی» را با دیگران وصلت داده است. برای مشترکات فراوانی که جامعه ی مظلومیت در محیط پر عقده ی من داشت رو کردم و حضرت میرزا عبدالقادر بیدل نیز قبل از ما، از گذشته متروک بیزاری دارد و بزبان تلویح می گوید:

پیش بینی کن ز سنگ حسرت ماضی برا
بر قفا نظاره کردن ریش را دُم می کند
(ص ۴۳۷ دیوان)

بهر باور کاغذ نامه های جور و ناجور، خود دلیل حضور فکری و نظر جماعت های انسانی به تبع از حاکمیت های نابکار و بیکار خود بوده اند. مطبوعات بی رمق و جامانده در سرزمین من و شما، پاسخ ناهه های فعال و سیال اگر نبوده باشند، علی الاقل یادنامه ی اندوهناک تراژی‌دی نسل های آرزومند یک قرن اخیر در افغانستان بوده اند. بدیهیست که من در ناکجا آباد این سرزمین از اهالی فرهنگ، ادب، سیاست و جامعه گرایی حمایت می کنم و لذا بایستی در جاده ی ناهموار کار فرهنگی و خدمت در سپاه آگاهی ملی را ترجیح می دادم و با پیوستن در آن چنین عمل کردم.

در یک جمع‌بندی مختصر: یکی از چند دلیل برای پیوستن خود به مطبوعات را در ماهیت کار مطبوعاتی مبنی بر سهولت در سرعت انتقال پیش فرضها و دیدگاه های سودمند اصلاحی به بستر جامعه می بینم، یکی هم درک امکان همیاری با دردمندان و درک مندان که در عرصه ی مطبوعات و طاقت های پراعجاز قلم احاد ملت را در قابلیت ها مینای مشروعیت باور دارند، است. مطبوعات اصولاً بهترین و موثرترین ابزار، ابزار فکر و ذکر اهالی نظر و خدمت بر احاد بشر می تواند بود. و سرانجام مطبوعات و قلم زنی، ژورنالیزم و نامه نگاری آفتابی ترین شیوه ی پیوستن به افکار عامه، گروه ها و اقدار اجتماعی ملت و سرانجام خدمت است.

- از مطبوعات در دوره ی حاکمیت خلق و پرچم و احزاب جهادی بگوئید.

- مجموعه ی دانش بشری و تمام حکمت زمانه ها، به اتفاق داستانهایی که بشر از آن لذت برده است، در صفحات کتابها - بهر انجाम در خدمت ماست. آنچه مهم و مشخص است، شیوه ی استفاده ی نسل های ما ازین گنجهای شایگان به آن چگونگی ها است.

بزرگترین آفات مطبوعات و ادبیات حزبی، بذر نفرت در مزرعه ی رغبت است. بدترین آفت بازمانده از آن دوره ی خشونت و اکراه، انحدام روح متعلق به کتاب و اعدام خوشبینی ذهنی فرد جوان به نسبت مراجعه در عالم کتاب است. ازان دین سازبهای سیاسی و مذهب تراشی

های حزبی همین بازمانده است که هیچکس با هیچکس همسخن نیست و بی اطلاعی توأم با شک و نفرت، در هزار زبان در سخن است.

ما که در هزاره سوم قرار داریم ولی تا هنوز مطبوعات ملی و حتی دولتی بوجود نیامده است و فرهنگ چاپ و کتاب مردمی نشده است. هنوز هر نویسنده تلاش می کند از گذشته چند تعریف مذموم و یا مشروع برای تلقیات خود هزینه کند و با کمال بی حواسی سراسر زمین را در چند جمله در پیشگاه اسطوره های خیالی و یا من درآوردی خویش گز نماید.

ملت در ادبیات سیاسی از معنی وجودی و باارزشی اش بدور است. ملت این اصطلاح مصرفی است در هر جمله، و توده یک داعیه است در هر کلمه و کلماتی که جملات را پشتوانه می شوند، برای خواننده باورشکن - مضحک و بی اثر می شوند. اثری که ازین ساختار کلمات و جملات باز می ماند، نوعی نفرت و فرار در فرد خواننده است. هیچ کتابی مبنای روان شناختی، جامعه شناختی، حقیقت یابی مردم شناسی و تحلیگرانه ندارد. فهم اندک زبانی کاربرد کوتاه و محدودی دارد و بدین لحاظ فرآورده های مطبوعات گُشنده اند تا گُشنده!

ایدیولوژی قاتل روشن فکر است و احزاب مسلخ آدمی، قاتلان مسلخ مهارتی به جز کشتن و دریدن ندارند. آرمان گرانی به اضافه عقده های حقارت و فقر بازمانده از مشقت، هر تأمل و مدارایی را می شکند و خون ریزی و خشونت نهفته ی نسل های جبر دیده ی قبل از امروز است. بی هیچ بهانه ای مکاتب فکری و مبانی نظری برتر از دین و دیانت می شوند و حکایت همانست که نابودی با قهری ترین نحوه ی ممکن پس لرزه های فراوان دارد و پس منظر دشوار.

سال ۱۳۵۷ سرآغاز پاسخ ها در دائره خشونت بر ضد گذشته است و چون یک تمثیل مضحک از فرمایش ها دیگران بود با هزار علت و فعلیت دیگر در نوع بعد از خودش پایان یافت. مطبوعات در این دوره هزار نوبت از دوره ی قبل از آن نامستقل تر و متصل بود. حاکمیت حزبی، ادبیات حزبی، مطبوعات حزبی، محفوظات حزبی، و تحلیل ها

و نگرش های حزبی همه از یک آدرس و در یک راه قرار گرفتند و
مطبوعات در یک خله ی سنگین قرار گرفت!

مطبوعات یک روند رو به پیش در مسیر توسعه و انکشاف است و
دمادم از تحول اصلاحی و سازگار تبعیت دارد. مطبوعات یک نهاد
جوشان مستقل است که هم در کل جامعه و هم در اهالی وادی اندیشه،
تکاپوگر می شود. اگر این بازار - تکرار متاع نابکار شود، بازده کار
بیزاری مشتریان بسیار است، و اگر تنوع، تحول، تجدد و ثقل در
اندیشه کار مطبوعاتی نباشد، پیام ها و پیامد ها چیزی برتر از آنچه که
آمد نمی شود.

مطبوعات قاعدتاً بایستی ملی باشد و در محور مظاهر عمومی از
منافع ملت و اکثریت حکومت شونده حمایت و گوینده گی کند. همین که
جای و مقامش را عوض کنی و چنانچه کردند و دیدیم، در واقع
درگذشت. حتی همان کاغذ پاره های گویا ملی چون انیس و پاره نویسی
های دیگر نیز در جو اجبار و اکراه مسخ شدند.

روزنامه حقیقت انقلاب ثور (پیام)، حقیقت سرباز - هیواد، پامیر
(هفته نامه ی شهرداری)، دهقان، درفش جوانان و مجلات دیگر نوشته
های فراوانی را از نیاموختگان فراوان چاپ می کردند و بهمان دلیل
حتی نویسنده گان نیز در تحت جو فرمایش، دوزبازی و تعریف و
تحریف می نمودند. شما با مراجعه با کلکسیون های طباعتی اخبار و
جراید و مجلات مطلبی را که امروز بتواند در یک مجموعه ی مقالات
گردآید، نمیتواند در پانزده سال حاکمیت حزبی پیدا کند.

من معتقدم که مطبوعات نمیتواند در جریان انفعالی جامعه روح
اصلاحی و سازنده بیابد. در اصل تحرک ذاتی در نفس جامعه
مطبوعات را به شگرد می کشد و مطبوعات ملی، آزاد و مثبت در راه
تفسیر نیک و بد ترازو می شود. ادبیات حزبی هرگز از نشخوار چند
اصطلاح مطمئن میان تهی و بی روح رهایی ندارد. ما که نوشته ای
«بروگرس»، «ننوستی» و ترجمه های نامطابق بنگاه های خارجی را
ورق می زدیم و بهمان نسبت بزرگترین نفرت در بیشترین گروه های
خواص و اهل کتاب بدر شد.

با همین زبان پارسی در همین دوره برابر (۱۳۵۷ تا بعد) ده ها کتاب نفیس تحقیقی، صد ها اثر ارزشمند تاریخی، ادبی - فلسفی و علمی و هزار ها مجموعه ی شعر و قصه و نقد و تحلیل در جوار ما (ایران و پاکستان) چاپ شد. ملیون ها جلد تجدید چاپ آثار ارجمند قدمای پارسی سخن انجام شد. ارتجاع منطقه با کیفیت در نوعیت کار مطبوعاتی جوامع همجوار ما را فرا گرفت و انقلابی سرخ ما نشرات ملی را محدود و کاغذ پاره های موجود را از لحاظ ماهیت کار مسدود نمود.

صد البته یکی از موانع و عوامل این گسست وحشتناک، جامعه ی حزبی است. نه تنها حزب خلق و پرچم که آمدند و باز اخراج شدند - جماعت های دیگر که در مظلومیت حزبی قرار گرفتند و کشته گان و کاشته گان بسیاری دادند، نیز در تحت فشار تعصب و عقده هرازگاهی نامه هائی می نوشتند که در سراسر آن معنی دقیق روشنفکری و مفهوم آزاده گی را نمی توان یافت. دشنام نامه های مضحک و تلخ گونه های ایدیولوژیک در تمام نیم قرن اخیر بر مستوای آزادی مطبوعات بیشتر به تراژدی در فعالیت مطبوعات نزدیک تر اند.

اما بهر دلیلی یک مسئله پاسخ روشنی برای کل این پرسش است، و آن اینست که دوران تغییرات و تحولات گرم انقلابی تا مرز آدمخواری نمیتوانست مطبوعات آزاد بیافریند و طلب چنین امر زائد بر حقیقت و عقلانیت هم هست.

بهر نسبت ما نمیتوانیم بحث آزادی مطبوعات، تنوع افکار، تعدد نشرات و سره و ناسره را مطرح کنیم. پس از کودتای ثور ۱۳۵۷ تمامی شئون حیات مطبوعاتی در تحت فضای خشونت حزبی با نظارت مستقیم مشاوران روسی، خفه شد و همان کمترین زمینه های برتافته از دوره ی احزاب، دهه ی به اصطلاح دموکراسی، دوران گویا قانونمداری (قانون پادشاهی) و سیر پارلمان تاريسم، نیز از میان رفت.

روزنامه های غیر دولتی در کنترول و مدیریت دولت قرار گرفتند. انیس ناشر اعلامیه ها و مصوبه های حزب و دولت شد. هیواد که روزنامه نبود، بلکه اعلامیه بود. «حقیقت انقلاب ثور» ویژه نامه ی قهرمانی های رهبری حزب خلق در اعدام و تیرباران و شکنجه و

زندان عام ملت شده بود - نشریه های عسکری که حرفی نداشتند و کلیشه اصلی آنها تعریف تحریف انقلاب بود. انقلاب کبیر و برگشت ناپذیر! رهبران واهی و نوابغ و نوادر، قوماندان های سپیده دم انقلاب توده ای و پرولتاری و نظایر اینها!...

با چرخش حکومت کودتا در کودتای دیگر (۶ جدی ۱۳۵۸) فضا اقل از آن بگیر و ببند به سمت بگیر و بپرس گذشت، البته این در نفس کار تحول درستی بود. حُسن کلی آن عبور از مرحله اختناق به دوره ی نسبتاً کم اختناقتر یعنی زندان شکنی و آزادی تمام محبوسین به استثنای برخی افراد مشخص بود. اما عیب بزرگی در کار مسئولان افغانستان است .

تحول ۶ جدی هرچند که در جامعه ی مطبوعاتی تغییراتی از نوع آزادی بیان را موجب نشد، اما علی الاقل استبداد رأی و فجاج مرگ آور معطل قرار گرفت. روزنامه حقیقت انقلاب ثور به «پیام» مسمی شد و چاپ نوشته های تحلیلی و نقد های آرام در صفحات فرهنگی و سیاسی آن رواج یافت.

برخی نویسنده گان غیرحزبی، شعرا و صاحب نظران سیاسی به ابراز نظر و طرح و بیان خویش پرداختند و به همین جهت تنی چند از جوانان فعال و نقال حزبی نیز به بررسی های مصلحت آمیز گذشتند. انیس دوباره در راه بیان مجموعه ی نظرات طیف غیرحزبی ها قرار گرفت و از اعضا حاکمیت دولت و سازمان حاکم نیز مطالب معتدل تری را چاپ می کرد .

پس از سالهای ۱۳۶۰ و ۱۳۶۱ که سازمان های اجتماعی، اتحادیه ها، انجمن ها و نهاد های غیردولتی البته به حمایت دولت در مرکز افغانستان (کابل) تشکیل و به فعالیت پرداختند، ساحه کار مطبوعاتی تنوع بیشتری یافت. سازمان جوانان «درفش» را چاپ می کردند که هفته نامه بود. اتحادیه های صنفی «کار» را انتشار دادند که با قطع A۳ هفته نامه بود، اتحادیه نویسنده گان نشریه ی فرهنگی قلم را روبراه کردند.

نشریه ی ملی هفتگی (یاقق) با مدیریت غلام محمد الماسک ژورنالیست سابقه دار کشور به نشر مطالب آزاد پرداخت، جبهه ی پدر وطن ظاهراً بوجود آمد. مذاکره با برخی سازمان های چپ، ملی - معتدل و حتی راست آغاز گردید. هفته نامه های پامیر و دهقان از طریق شهرداری کابل و اتحادیه ی کوپراتیف ها و برخی نهاد های دیگر انتشار یافتند. حقیقت سرباز و مجله ی اردو به نشر مطالب نسبتاً مسلکی و فرهنگی پرداختند. "قضا"، "پولیس"، "عدالت"، "جریده رسمی"، "هواباز"، "کرنی" و نشرات ولایتی در هیأت مجله و هفته نامه و ماهنامه به عنوان ارگان نشراتی چاپ می شدند. ژوندن - آریانا و عرفان مجلات مسلکی ادبی - هنری فرهنگی و تحقیقی بودند. که رادیو تلویزیون، معارف و برخی ادارات در چاپ آنها اقدام می نمودند.

با انجام کودتای سفید در حاکمیت حزبی ببرک کارمل منشی عمومی حزب دموکراتیک و رئیس جمهور افغانستان براندازی شد و دکتور نجیب الله یکی از همکاران نزدیک او در حزب و حاکمیت که رئیس استخبارات بود بر مسند قدرت تکیه کرد. سال ۱۳۶۶ روس ها برگشتند و از کشور ما خارج شدند. دکتور نجیب الله در یک مانور سیاسی آشتی ملی را اعلام کرد و به تصفیه حکومت از حاکمیت حزبی آغاز کرد. قضا، خارنوالی و اطلاعات دولتی را ضرورتاً ادارات الزاماً غیرحزبی تشخیص داد و عضویت کارکنان این ادارات معطل قرار گرفت.

مطبوعات یک بار دگر هم نفس کشید و یک گام به جلو نهاد. جرائد و مجلات و نشریه های فعالان سیاسی بصورت محدود و به ندرت چاپ می شد. هفته نامه ی «میهن» ارگان نشراتی «سازا» سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان که در یک پروسه مذاکرات تفاهمی در ائتلاف سیاسی آمده بود نخستین شماره ی خود را به تاریخ اول عقرب ۱۳۶۷ در ۱۶ صفحه چاپ نمود. «وطن» هفته نامه ی جبهه ملی پدروطن چاپ شد. «آزادی» نخستین روزنامه ملی به مدیریت مهندس سخی غیرت بیزار آمد. کمیون سیاسی امور مهاجرین یا وزارت امور مهاجرین «صدای وطن» را چاپ کرد و مهمتر از همه هفته نامه پر تیراژ و فعال «اخبار هفته» به مدیریت دکتور ظاهر طنین انتشار یافت. مجله جوانان در کنار درفش جوانان آذین چاپ یافت. مجله پرخواننده

«سیاون» ارگان اتحادیه ی ژورنالیستان افغانستان منتشر شد و نقد و تحلیل و بحث و تبادل افکار مطبوعاتی از تحت قیادت استبداد و ناجانز حزبی فارغ آمد و اقلای قلم ها علم شدند و زبان ها در سخن.

کودتا های مکرر حزبی و نفوذ آقای حکمتیار از طریق گروه شریک در قدرت (خلقی ها) این فضا را نیز آشوب زده کرد و در سال ۱۳۷۰ بحران سیاسی در سراسر کابل و کل کشور پیچید. سرانجام در سال ۱۳۷۱ در همان ثور همزاد دو مرکز مقاومت در شمال (مجاهدین برهبری احمدشاه مسعود و قوی ترین فرمانده مقاومت و افسران و سربازان برهبری جنرال عبدالرشید دوستم و جنرال مؤمن) پایه های حاکمیت دکتور نجیب الله را شکستند و بالاحبار انتقال قدرت به مجاهدین عملی شد.

بهر بیان در مطبوعات کشور دوران پر فراز و فرودی بوده است. همینکه آمده است تا فکر بر جامعه حاکم شود طوفان شده است و همه ی گذشته ها را باد باد کرده است. با استقرار نظام مجاهدین یک میلیون افراد مسلح به میدان آمدند و تا سقوط ایشان استقرار مجدد صورت نگرفت.

مطبوعات دوره ی مجاهدان:

متأسفانه تمام دوران حاکمیت مجاهدان در جنگ، آشوب، توطئه و مداخلات بیگانه سپری شد. اما در کمترین مدتی که فشار جنگ تقلیل یافت، کار مطبوعات روپراه شد. چاپ همان چند مجله و هفته نامه های جهادی که دوره اپوزیسیونی ایشان بر ضد دولت کابل صورت می گرفت، ادامه یافت و صرفاً دو سه نشریه ی جدید عرض اندام کرد. فریاد عصر وابسته به جمعیت، «سینا» نشریه ی ملی ماهوار به سردبیری خالد ترجمان و هفته نامه پرتیراژ «صبح امید» به مدیریت عبدالعلی دانشیار - اما: خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود!

نشرات رسمی دولتی با هزار پریشانی در هر چند ماهی یکبار چاپ می شدند. مثلاً انیس در هر دو ماه یکبار...! در قطع A۴ در ۸ صفحه خبرنامه!....

- در این بخش پرسش و پاسخ به مطبوعات برون مرز یا (مقاومت) بپردازید.

سیر تحول در جامعه ی مطبوعات، اعتبار از سالهای ۱۳۶۰ خورشیدی، دو حالت دارد. یک مطبوعات حکومت و حاکمیت حزبی که بالاتر بر آن اشاره شد. یعنی مطبوعات دولتی - حزبی که هر دو غیرملی، نامستقل و بسیار متعهد و ایدیولوژیک بودند. اما عین مواضع تبلیغاتی در جامعه مطبوعات مقاومت، یا در تعریف دقیقتر نشرات اعتقادی و تبلیغاتی مجاهدین در پاکستان و ایران نیز در هیئت مجلات - ماهنامه ها، هفته نامه ها و فصلنامه ها تحت نام «مجاهد»، «میثاق خون»، «راه حق»، «امت»، «جهاد» و غیره چاپ می شدند.

برخی نشریه های ملی نیز بصورت مجلات، فصلنامه ها، ماهنامه، هفته نامه و گاهنامه به چاپ می رسیدند اما در یک داوری آسان و کوتاه چنین عرض می کنم که: سه پدیده در ۲۵ سال اخیر سه کنج زنده گی را در اختیار داشتند و انکار آنها ناممکن و اظهار آنها زهر آگین است.

۱. پدیده جنگ، به اضافه دشمن سازی، خصومت ملی، بحران ناامنی، فساد اخلاقی و نابسامانی های برآمده از آن. ویرانی کابل و برخی از شهرها، انهدام صنایع قدیمی و مانوفاکتوری، نابودی عرصه زراعت و تولید و محصولات و شرح کمال فجایع و ذرایع بسیار.

۲. مطبوعات، چه در نحوه ی آزاد و ملی و چه در هیأت تعهد و ارگان های نشراتی حزبی - تنظیمی - دولتی و اجتماعی باوجود تمام نارسایی، عنان گسیختگی، و فترت جامعه ی مرتبط مطبوعاتی، قلمزن ها در داخل و خارج کشور فراوان زحمت کشیدند و نوشتند.

۳. مهاجرت، آوارگی و فرار مغز ها یا جذب مغز ها. همین اکنون با مراجعه به آمار های ناقص و محدود ملل متحد و برخی منابع بین المللی ۵۰ در صد نفوس کشور یا مهاجر شدند و یا بی جاشده گان هستند. این رقم کلی البته در تمام ۲۵ سال اخیر است. در هر حال ۱۵ میلیون افغان مرارت آوارگی و تب و حرارت غربت را چشیده و کشیده است.

بهر اسباب کار لازم ذکر نام نشرات فارسی یا پشتو و یا ترکی (ازبکی ترکمنی) و یا انگلیسی در طی ۲۵ سال پر بحران ربع قرن ۲۰

و آغاز قرن ۲۱ میلادی (هزاره سوم است). من می خواهم بگویم که اهالی فرهنگ و جماعت مطبوعات باوجود تمام نارسائی، محدودیتها، فقر، مهاجرت، جنگ، مقاومت، استبداد و حکومت پس از سقوط جمهوری محمد داود در افغانستان که ده ذعیم و ده رژییم را پشت سر دارند، دست از قلم و علم دریغ نکردند و به تبع زنده گی خوب و بد نوشتند.

نشرات افغانی را میتوان آمال نامه و یا آرزو نامه های بی فرجام در کوپر اندیشه و ریشه ی تعصب آمیز خواند. صدالبته که برخی نشرات و یا حداقل ۲۰ در صد کل این کاغذپاره هائیکه در ذیل نام می برم و بهمین دوره چه در آغاز و چه در انجام مربوط هستند، ملی - مردمی - آگاهی بخش و راهکار دهنده هستند. اما ۸۰ در صد دیگر به تبع از اوضاع ملتهب وطن التهاب آمیز - پرغرض - تحریک کننده، وحدت شکن، ناهنجاری بخش، در خط ضد ملی و ناسودمند هم بوده اند. اما نفس کار مطبوعاتی غیرقابل تردید و بدون شک تأیید طلب و با اهمیت است. دست تمامی ایشان درد نکند و زحمت شان هدر نرود. هرچند که سخن خصم نیز در جمع این کاغذ ها بسیار است.

عرض شود که ترتیب جدول الفبائی و آراء لیست واحد از کل نشرات روشنفکران و مطبوعات داخلی و برون مرزی کار سهلی نیست و یا شاید بر من مقدور نیست. بهر عبارت میخوام طریق سهل کار را بکار برم اینست که نام گاهنامه ها، فصل نامه ها، مجلات و ماهنامه ها و هفته نامه هائی را که در برون مرز منتشر شده اند و یا انتشار آنها در خارج ادامه دارد به شرح ذیل برشمارم.

هنر، گاهنامه در پشاور انتشار می یابد. «یک برگ» به سر دبیری عمر راوی در استرلیا گاهنامه است، ڈر دری - فصلنامه، آریانا فصلنامه و مجله در تهران - تاجکستان، امریکا و پاکستان منتشر می گردد. آریانا ی سویدن همان آریانای کابل است که رسول رهین ناشر آنست. ڈر دری که بنام خط سوم مسمی شده است در واقع همان در دری است. سراج فصلنامه حجیم و وزین در قم. مجلاتی چون: امید، امین، تعاون، صدای زن، میهن، امت، هری، امروز ما، میثاق وحدت، پیام نو، میثاق خون،

صبح امید، نوبهار، تلاش، فرهنگ آریانا، المومنات و برخی مجلات دیگر که دقیقاً بخاطرم نمیرسند.

نشریه های هفتگی و ماهوار تحت نام، امید، آزادی، انیس مهاجر، ارشادالنسوان، دریخ، رستاخیز، پیام جهاد، پیام مجاهد، بنیاد وحدت، بشارت، سپیده، خاوران، سلام، سینا، افغانان، زن، عهد جدید و دهها نشریه ی دیگر که در حافظه ام نبود.

ادبیات مقاومت در مطبوعات مقاومت بدو بخش نامشابه جدا کردنی است. آن قسمت که مستقل و برای آلام ملت و دوام فاجعه مربوط است، آفرینشگر، بالنده و خلاق است. بهترین شعرا، قصه نویسان، گزارشگران، تحلیلگران سیاسی - خبرنگاران و روزنامه چی ها جز همین گروه و محصول همین گستره اند. اما دشنام نامه های ننگین و اهانت نامه های سنگین هم بوده اند که هر افتخاری را مسخ و هر آبرویی را آب می کنند. بهر عبارت کار من بررسی جزئیات درین نامه نیست و همین کافیست.

- گاهی به فکر مقایسه انیس مهاجر با دیگر نشرات شده اید؟

من هرگز بدان نه اندیشیده ام که نشریه ی نوکار و کم روزگار «انیس مهاجر» را با نشرات مثابه در غرب مقایسه کنم. چون اسباب کار، محیط بحث و تلقیات ارزشی در ادبیات انیس فضای آرزو هاست. اما در نشرات اروپائی برخورد ها عینیت یافته اند و افسوس نامه و افسون واژه ها بکار نمیروند. لذا بپذیرید که همین طلب از باب ذوق است و مقوله برابر نهادن خیلی نامکشوف و محذوف است. در آینده ها امیدش باقیست که نشریه ی ما حداقل فراخور جامعه تحول پسند شهروند و هموطن ما قرار گیرد.

- در باب هنجار و ناهنجاری های نوشتاری بگوئید.

نوشتن همان آبتنی در دنیای کلمات است، زبان پل اصلی عبور از کلمات به سرزمین مفاهیم و جملات! معانی در علم ستاتیک از همین بازی کلمات در باهمستان نوشتاری پیدائی می یابند. لذا دقت در انتخاب کلمات به وقوف در ماهیت جملات مرتبط است و کاربرد ابزار نیرومند و کارساز؛ به مدد فهم لازمه منتهی به ادبیات و زبان می شود.

در جامعه نبود قانون اساسی و یا اصول کرداری دیگر اسباب آشوب و بی عدالتی بسیار میشود. و فقدان اصول در هر بخشی از جامعه و حیات اجتماعی داریست ها و قرارداد ها را می شکند. البته در نبود قانون جنگ ها مشتعل می شوند و رنگها ستیزه می کنند و در فقدان اصول و اسباب نگارش ناهنجاری ها بروز می نمایند. جنجال درجه یک جامعه ی ادبی و فرهنگی ما، کم فرهنگی ماست. در چنین بحران است که هر بنجله و مکاره بی بعنوان دستور و اصول به بازار می آید و ترازو گران و مهارتیان نیز کم بوده اند و آسوده اند.

در کشور ما که خانواده و بستر اصلی زادگاه زبان پارسی - دری است، تکیه بر سیاست های کاذب و نا متمدن از دقت فرهنگی کاسته است و مطبوعات در تعریفات توخالی و بی ارزش ماهیتاً آنرا مسخ کرده اند و بهمان دلیل در گویش های ساده و اصطلاحات عامیانه دل خرجی می کنیم و میگوئیم: یکدنیا ممنون، یک جهان تشکر، نوکر شما و چاکر شمائیم. عالم را برایت دگرگون می کنم، تا قیامت از یادم نیرود و نظایر اینها.

مشکل دیگر انسداد فرهنگی و ادبی ما. ظرف شکنی و خودگردانی بی موجب در برخی نویسنده گان است. پویائی و استمرار فرهنگ زبانی را با جبن ادبی در دوره ی ملک الشعرانی میخکوب کرده ایم. نوعی قهرمان تراشی و برابرگذاری وجود دارد و این خود فقدان باب نوین ادبی و استحکام واژه گان در زبان است. هنوز تعریفات نامستقل اساتید زبان از صد سال قبل در قلمرو نگارش ما حاکم است.

اگر زبان خود محصول جامعه بشری است، بایستی با معیارات تحول اجتماعی دگرسازی شود. علی الاقل همین کاربرد واژه گان در دائره اصطلاحات جهانی متحول باشند. مشکل دستوری این زبان و غموضات آنست که غیر از ساکنان این سرزمین کمتر تلاشی برای آموزش آن صورت می گیرد. معتقد هستم که مشکل بی عدالتی در نظام های سیاسی حس نفرت و بدبینی فرد جامعه را در مورد زبان نیز آفریده است.

بهر اسباب کار ما اگر جهانی کردن در باب مشترکات این زبان با معیارات بین المللی نباشد، لاقلاً در قلمرو جغرافیای همین زبان می باید هماهنگی جدی بعمل بگذرد. تاجکستان، آسیای میانه، هند، پاکستان، ایران و افغانستان محیط و قلمرو این زبان هستند ولی ما با آنکه خود در قلمرو اشتباهات گم شده ایم به واژه ها و نحوه ی تلفظ تاجکها و پارسی زبانان هند و پاکستان دست کم نیشخند می زنیم. بقول حکیم امثال:

خلق جهان جنون زده ی بی بضاعتی ست
از کاسه ی تهی ست خروش گدا بلند
(بیدل)

من شخصاً شکی ندارم که، اگر ایران نبود، ما از پارسی گویان تاجک در کاربرد زبان بیچاره تر می شدیم و همین حالا نیز زبان معیاری و گفتاری به جز لهجه های محلی نداریم. اصطلاحات زبان ما از زبان ما نیستند و فقر و تعصب بر دروازه ی خروج زبان مهر محرومیت از بازی زمان را زده است و لذا داستان نویسی ما همیشه نام قاسم را بر می گزیند و از طرح اصالت زبان خبری ندارد.

نامگذاری انسان ها، مثلاً تگی، جمعه خان، غنگی بیگ و نارگل و دهها نمونه ی بد دیگر که فقدان سواد و خرد احفاد را می رساند، به ابتذال گذشته است. ده نگارش گر و پانزده شاعر کم اثر، با چند فقیه بی خبر و مَلای در بدر چیزی ازین برتر نمی توانستند رواج دهند.

من باور دارم که سرسختی ما از سر فهم نیست. اتحادیه ی نویسنده گان ما مجتمع خوبی بود و دانشمندان و ادیبان نسبتاً خوبی داشتیم. اما بی خبری، بی رابطگی و محدودیت و حصر حضور در یک جغرافیای بسته تفکر، اعتقاد و منطبق آدمی را می بندد و سرسختی را بحیث بدآموزی تحویل صاحب نظر می کند. نبود مطبوعات مستقل و فقدان نقد و تحلیل در جامعه ی ادبی به سرعت گندیدن شیر در گرمی آسیب پذیر است، و دلیل این همه تفاوت های سلیقه یی و کاربردی در باب (و - ع - ی - ه - ذ - ز و ...) صرف دیگر از مراجعه به منابع مختلف است. اگر نه دستور نگارش قیامت که نیست!

پیشنهاد من اینست که: یا اکادمی علوم بخش زبان و نگارش - یا دانشکده زبان و ادبیات، یا انستیتوت پیداکوژی (دیپارتمنت زبان) در پیوند با اتحادیه نویسندگان افغانستان، با حمایت دولت و مشارکت مستقیم وزارت های فرهنگ و معارف؛ نهاد مشترکی را تشکیل نمایند، با انتشار ماهنامه یا هفته نامه ی ویژه ی دستور زبان و اصول نگارش، هم معیار ها را معرفی و توحید کنند و هم خود شیوه های درست نویسی را به مدد کتب و نوشته های دیگران مروج سازند. باید آنان خود پیشاهنگ شوند و یا در اتحادیه نویسندگان و شعرا کورس معیاری برگزار شود و هریکماه نماینده گان نشرات کاغذی و مطبوعات به اضافه وسایل ارتباط جمعی مداوین آن شوند.

من در دوران موجودیتم در کابل همیشه علاقمند نقد و تفسیر و تحلیل نوشته ها بودم. نقد شعر، نقد ادبی یکی دوبار در جراید کار - پامیر و پیام صورت دادم. اما نقد سیاسی بیشتر نوشتم و در نشرات ملی از جمله سینا، صدای وطن و برخی نشرات داخلی و خارجی افغانستانی چاپ شدند.

گه الم کفر و دین، گه غم شک و یقین

الحدز از فتنه ی دیر و حرم در بغل
(بیدل)

پایان

بانو رحیمی پوپل ژورنالیست و مدیر مسوول ماهنامه سباوون

- سباوون ماهنامه ایست بسیار آشنا به ویژه برای کسانی که ماهنامه های فرهنگی را می خوانند، اما مدتی بود که این نامه به چاپ نمی رسید. با کدام انگیزه شما آنرا از سر گرفتید و زیر نام سباوون وارد عرصه مطبوعات شدید؟

- شروع هر کار اگر روی انگیزه استوار باشد، پیامد مثبت در قبال دارد، زیرا ذهناً و عقلاً انسان آماده پذیرش همان انگیزه می باشد. بناً انگیزه سباوون شانزده سال پیش در ذهن یک تعداد از ژورنالیستان آگاه بوجود آمد و من این راه را تعقیب می کنم.

کلمه سباوون خیلی جا افتاده و زیباست برای مجله ی که کتله های وسیعی از خواننده ها را بسوی خود کشانیده هنوز هم تازه و زیباست و تحت همین نام کارش براریم خوشایند است.

- شما که یک زن می باشید آیا نقش زن بودن تان به موفقیت و جایگاه فرهنگی «زن» در جامعه مدد می رساند یا خیر؟

- مجله سباوون که نام آشنا و زیباست، در جمع مطبوعات کشور خواننده ی بیشتری دارد، زنان و دختران را جرئت می دهد تا استعداد های خفته و نهفته خود را بیدار بسازند، زیرا یگانه مجله ای که در سطح کشور خواننده بیشتر دارد مجله سباوون است که به مدیریت مسوول یک زن به طبع می رسد.

- جایگاه زن را در سباوون و سایر نشریه ها چگونه ارزیابی می کنید؟

- سباوون برای گروه خاص یا قشر خاصی نشرات ندارد، زن و مرد دست به هم داده و افتخار نشر این مجله را دارند.

- از پیشینه ی کار های فرهنگی تان بگوئید و برنامه های که روی دست دارید؟

- بعد از فراغت از پوهنئی ژورنالیزم رشته مطبوعات از پوهنتون کابل بحیث ژورنالیست در مجله ی سباوون آغاز به کار کردم، بعد از توقف دوران نشرات مجله بحیث خبرنگار در هفته نامه کابل البته دور اول نشرات آن ایفای وظیفه نمودم بعد از نشر مقالات و گزارش ها من در بعضی از نشریه ها از من تقاضا نمودند تا با آنها کار نمایم که از جمله جریده المومنات بود که سمت مدیریت مسوول آنرا به عهده داشتم، بعداً به حیث معاون در هفته نامه ی شهر و متعاقب آن معاون مجله ی سپیده که یک مجله ی بود پیرو خط نشرات سباوون که البته در آینده تصمیم دارم تا در پهلوی مجله ی سباوون جریده ی زیبایی برای قشر جوان داشته باشم و کار آنرا به دختران و زنان جوان که خیلی در مسلک ژورنالیزم وارد باشند محول کنم.

- از بانوان و خانم هایی که در فعالیت های فرهنگی بیشترین درخشش را داشته و دارند البته در گستره ی شهر کابل نام ببرید.

- جای مسرت است که زنان و دختران، هم ردیف با ژورنالیستان مرد، کار های ژورنالیستی خود را دنبال می کنند که می توان از سوریه عظیمی سکرتر مسوول مجله سباوون، جمیله آسیون، خالده فروغ، نجلا آگاه، جمیله عمر مدیر مسوول مجله ی آینده، ناجیه امید ژورنالیست آژانس باختر و سایرین یاد آور شد.



در این بخش مصاحبه، گفتگویی داریم با بانو منیژه نادری، سردبیر فصلنامه ی "نهال" و مسئول نهاد نشراتی "شاهمامه".

- خانم منیژه نادری، پیش از اینکه به فکر تدارک، تهیه و چاپ فصلنامه ی برون مرزی نهال شوید، چه مشغولیت مطبوعاتی و فرهنگی داشتید؟

با ابراز سپاس از شما، من مدتی پیشتر از نشر "نهال" مشغول کارهای نهاد نشراتی "شاهمامه" بودم. البته گاهگاهی مطالبی را پراکنده از زبان انگلیسی ترجمه کرده ام، ولی از آن کارها راضی نیستم و امیدوارم اگر زمینه میسر شود، بتوانم بیشتر در آن مورد بپردازم و از زبان انگلیسی و همچنان هالندی که تازه دارم با آن آشنا میشوم، چیز های تهیه دارم .

- چرا عرصه ی کارتان را به نشریه ی آموزشی و معلوماتی برای کودکان و نوجوانان اختصاص داده اید؟

انتخاب عرصه ی کار با کودکان و یا برای کودکان و نوجوانان برابم از اهمیت زیاد برخوردار است. اول اینکه خودم یک مادر استم و میدانم که کودک و نوجوانی که در غرب پرورش می یابد، اگر از داشته ها و پیشینه فرهنگ کشور خود آگاهی نداشته باشد و با زبان آن آشنا نباشد، در قدم نخست روابط خانواده گی و محیط افغانها برایش غیر قابل درک و بی ارزش می باشد و در گامهای بعدی وقتیکه بیشتر شامل اجتماع کشور میزبان می شود، فکر می کند که خود و یا خانواده اش از

یک محیط عقب مانده و نارس آمده اند و آهسته آهسته برایش احساس حقارت دست میدهد. البته این یک بحث جداگانه است و برمی گردم به پرسش شما.

من مدتی مشغول تدریس زبان مادری در یکی از کورس ها بودم و در جریان دریافتم که چقدر کار با کودکان خوش آیند و ارزشمند است. کودک و نوجوانی که از دانش های معاصر با روش های بسیار مدرن آموزش می گیرد، برایش چقدر مشکل است که برداشتهای خود را به خانواده و به خصوص مادرش توضیح دهد و شما می دانید که زمانیکه اطفال چیزی می آموزند، می خواهند به زودی آن را تبارز دهند و در صورت نبود زبان مشترک در یک خانواده، کودک و نوجوان با چه مشکلی مواجه میشود. البته این گوشه یی از مشکلات یک کودک یا نوجوان افغان در غربت است.

و اگر این مطلب را از زاویه ی دیگری ببینیم، به این مفهوم که رسالت ما در برابر زبان ما چیست، شاید تفسیر این حرف نزد هر شخص در محدوده ی سطح برداشت و دانشش باشد، برای من رسانیدن یک امانت بزرگ و ادای حقیقت که از دیار، هموطن، مادر و سرشتم بر من ندا می شود. اگر ما حد اقل نتوانیم زبانی را که با آن حرف میزنیم و لحظه یی از ما بریدنی نیست، به کودک خود بشناسانیم، پس ما برای فرزندمان چه سرمایه ی معنوی بجا گذاشته ایم؟ اگر کمی دقت کنیم، فرزند ما تا اندازه ای با این زبان آشناست؛ در چند سال اول عمرش همواره آن را شنیده است و کَنده و شکسته صحبت کرده است؛ چرا این نخستین اندوخته های زنده گی او را که به قول دانشمندی "یک انسان بیشترین آموزش را در نخستین سالهای زنده گی می گیرد" بگذاریم به هدر روند، چرا آنرا تقویت نبخشیم؟

در شماری از کشورهای غربی بعد از فراغت دوره ی متوسطه ی مکتب، شمار زبانهایی را که شاگرد با آن آشناست، در فراغت نامه ی تحصیلی اش درج می کنند و چه خوب است که زبان مادری فرزندان ما نیز در برگه ی تحصیلی اش افزوده گردد و این یک پیروزی بزرگی برای فرزندانمان خواهد آمد.

- در پهلوی شورای دبیران چه کسان ممد و همکار تان میباشند؟

من بنا به داشتن مسئولیت یک نهاد نشراتی، خوشبختانه افتخار آشنایی با شمار زیادی از فرهنگیان و قلمبستان کشور مان را در غرب دارم که یا از همکاری مستقیم شان برخوردار شده ام و یا به وسیله ی شان توانسته ام توجه فرهنگیان و به خصوص نویسندگان عرصه ی ادبیات کودک را جلب کنم.

برای نخستین شماره های نشریه ی نوپای "نهال" از همکاری پروین پژواک، محمد حسین محمدی و در این اواخر بانو طیبه سهیلا در بخش کودکان و نوجوانان و نوشته هایی از استاد لطیف ناظمی در رابطه به آموزش زبان برای بزرگسالان از برون از هالند برخوردار بوده ام و در هالند همکاری شماری از نویسندگان و فرهنگیان عزیز را چون بانو ا. آرم، محمد شاه فرهود، خانم پروین سرابی - که از تجربه ی ویژه در عرصه ی کار با کودکان برخوردار است- دریافت کرده ام. البته رهنمایی های سودمند شخص شما نیز در بهبود بخشیدن سطح کار "نهال" قابل یادآوری ست. همچنان از همکاری همسر فرهنگدوستم که در زمینه ی نشر "نهال" با ما همکار و در مشکلات با من همگام بوده است، مدیونم.

- تا چه اندازه به آینده ی کار تان امیدوار هستید؟

پاسخ این حرف تا آن اندازه ی که مربوط به خودم و همکاران متعهد "نهال" میباشد، مثبت است. ولی دردی که همه ی جامعه ی فرهنگی ما در غرب از آن متأثر است، واضح و آشکار است. می دانیم که اکثریت خانواده ها غربت نشین مان یا درگیر پیشبرد زنده گی پر جنجال اینجا هستند که اصلاً مجال نمی یابند، زمینه یی را برای پرداختن به مطالعه و یا کار با فرزندان شان فراهم سازند و شاید هم گاهی خودشان از این موضوع رنج ببرند؛ و هم هستند خانواده هایی که با تأسف، افتخار می دانند با فرزند شان به زبان کشور میزبان حرف بزنند و البته برای آسان ساختن کار خود، از فرزندان شان به مثابه ی معلم زبان در خانه استفاده می کنند.

در صورتی که هماهنگی و همکاری متقابل خواننده ها و یا واضحتن بگویم استفاده کنندگان این نشریه با کارکنانش کم باشد، فکر میکنم برگه های "نهال" هم مانند دیگر نشراتی که در غرب چاپ میشوند، با باد هوا صفحه زده شود.

- از مشکلات کار تان در مقام سردبیر و ویراستار این فصلنامه بگویید.

ما در بخش های مختلف دچار مشکلات هستیم؛ از گزینش مطالب گرفته تا به ویرایش و یگانگی نگارش یا توحید املائی با دشواری های مواجه بوده و هستیم. امیدوارم در آینده با استفاده از راهنمایی های سودمند صاحب نظران بتوانیم این مشکلات را تا حدی کنار بگذاریم. سایر دشواری های کار این نشریه را به گونه ی زیر دسته بندی می کنم:

نخست تهیه ی مطالب: چون محور کار این نشریه، پرداختن به "زبان مادری" است؛ با وجود جستجوی زیاد، من و همکارانم تا به حال موفق نشده ایم یک منبع درستی را دریابیم که بتوانیم از آن به ویژه در بخش آموزش زبان فارسی به شکل زبان دوم استفاده کنیم. در کشور های غربی شیوه ها و روش های سودمندی برای آموزش زبان با در نظر داشت سن و سال و درجه ی تحصیل در نظر گرفته شده است که یک خارجی که تازه به زبان کشور میزبان می پردازد، باید در مدت یکسال با اساسات آن زبان، طرز جمله بندی و دستور زبان آشنا شده و تا حدی با آن زبان گفتگو کند.

در کشور ما چنین سیستم و موادی وجود ندارد؛ حتا به گمان من شاید در دانشکده ی ادبیات، بحثی پیرامون "ادبیات کودک" و "زبان کودک" گنجانیده نشده باشد. سخن دیگر این که ما نویسنده ی تخصصی در عرصه ی ادبیات کودک کم داریم و گاهی هم که اگر از قلمی برای کودکان نوشته میشود، اندیشه ی بزرگسالی با زبان ساده بیان میشود که فکر می کنم تفاوتش با ادبیات کودک زیاد باشد و یا هم و عطف و نصیحتی است که فضای فکریش برای کودک و نوجوانی که در اینجا رشد می

کند، مناسب نیست. ولی قابل یادآوریست که موارد استثنایی در زمینه وجود دارد و اندک کسانی کارهای مسئولانه کرده اند.

دوم پخش نشریه و تشویق و جلب توجه خواننده گان است؛ طوری که یاد شد، بنا به نبود فرهنگ کتابخوانی میان افغانهای باشنده ی غرب، "نهال" نیز مانند دیگر کتابها و نشرات چاپ شده در غرب هنوز آنگونه که توقع میرود، خواننده ندارد. البته من نه تنها به عنوان سردبیر این نشریه بلکه به عنوان مسئول یک نهاد نشراتی میتوانم بگویم: نویسنده بی که کتابش را با زحمات و خون جگر می نویسد، فقط چند خواننده بی دارد که خودش در دایره ی کوچک فرهنگی می شناسد .

* * *

نگاهی به دُرّ دری و چند گاهنامه ی دیگر

«نگاهی بر در دری و چند گاهنامه ی دیگر» پیوسته جستارهایی است در گستره ی شناسایی و ارزیابی گاهنامه‌های برون‌مرزی. در سرآغاز ناگفته نباید گذاشت که این سلسله نبشته‌ها به هیچ‌گونه جای یک نقد جامع و مانع را ندارد؛ نیم‌نگاهی است بسیار فشرده و شتابزده.

از همین رو ضرورت یک بازنگری دادگرانه و پاسخ‌ورزانه به جای خود می‌ماند. در این جستارها گونه‌ای معرفی و نقد نشریه‌ای برون‌مرزی است. حق تقدم به آن گاهنامه‌های فرهنگی داده شده که گرانمایگی و گرانسنگی آنها از نگاه پیام و محتوا، زبان و شگردهای نشراتی از دید و دیدگاه بسیاری از فرزانه گان، پوشیده نیست.

در این میان «در دری» از چند گاهنامه ی بسیار خوب و پردرخشش ما است، که نخستین ارزیابی را به آن اختصاص داده‌ایم، چرا که خانه ی وجودی ماست و نشانه‌هایی از هویت و شناسنامه ی ما در آن پیدا و پنهان است و با شناوری در دریای پرگنج آن می‌توان به گنجینه‌های آن دست یافت و درهای خویش را شکار کرد. شاید و اما به گونه ی دیگری، این رویکرد در «نقد و آرمان» درخشش بیشتر داشته باشد، از نگاه آماجی که پی گرفته است و پرتوی که افشاندن است؛ اما، گوناگونی و چندگانگی نوشته‌های «در دری» را ندارد، از یکسو، از سوی دیگر این دو در گستره ی کارشان ویژگی‌های منحصر به خود را دارند که جای شرح آن در اینجا نیست. در لابه‌لای این مقالت و پیوسته جستارهای دیگر، به توضیح آن خواهیم نشست.

در همین جا ذکر خیری از «نامه ی باختر» باید کرد و «افرند» را از یاد نبرد، با وجودی که تنها یک شماره از آن به چاپ رسیده و تا دیرها چشم‌به‌راه در انتظار آن نشستیم. چه می‌توان نوشت جز آن که به مصراعی از بیت حافظ پناه برد که گفته است: «خوش درخشید ولی

دولت مستعجل بود» در خور یادآوری است که این ارزیابی‌ها به چند گاهنامه که در بالا نامی از آن‌ها آمده است، محدود نخواهد شد، در زمانی و در جستارهای دیگر به ارزیابی برخی دیگری از نشریه‌های برون‌مرزی همچون، روشنی، فردا، آریانای برون‌مرزی، رنگین... به ویژه «صدف» که ویژه‌ی زنان سرزمین ماست، خواهام پرداخت و امیدوارم آن زمان دور و دیر نباشد. برمی‌گردیم به «در دری» که نامی است بسیار شایسته و گرانمایه.

اما نکته‌ی مورد رویکرد ما این است که آیا سروده‌ها و نبشته‌های آمده در «در دری» شایسته‌ی چنین نام و عنوانی هستند یا خیر؟ پرسشی است که در این نبشته به آن پرداخته می‌شود. «در دری» یکی از گاهنامه‌هایی است که در برون‌مرزها به چاپ می‌رسد، در برون‌مرزهایی نه چندان دور از سرزمین ما، در جوار و نوار غربی کشور، «ایران امروزی»، سرزمینی که برایمان غریب می‌نماید و بیگانه. دیروز اگر بخشی از قلمرو فرهنگی و تمدنی ما بود و جایگاه یگانگی زبانی و فرهنگی ما و پناهگاه همدلی‌مان، امروز سوگمندان در همدلی آن می‌توان شك کرد. امروز نه تنها به پاره‌های جدا از هم تجزیه شده‌ایم، بلکه گاهی در برابر هم قرار می‌گیریم و این جداسری‌هایمان به آن‌جاها کشیده که دشمنان فرهنگی و یگانگی ما از این دوری‌ها و جداسری‌ها بهره‌ها برده و می‌برند.

همزمان با آن در گستره‌ی ملی تا هنوز که هنوز است داربستی برای پایداری و هویت‌مندی خود نیافته‌ایم و بنیاد و اساس مانده‌گاری برای خویش پی نریخته‌ایم. این پراکندگی و آشفته‌گی زمانی بر ما سایه‌ی بیشتر می‌افکند و هویت فرهنگی ما را از بلندی شکوه انسانی به پرتگاه خواری و پستی می‌کشاند که ساختارهای قبایلی همراه با پدیده‌ی نوباوه استعمار بر ما چیره می‌شود و مجموعه‌ی قلمرو فرهنگی و تمدنی ما را آشفته و سردرگم می‌سازد.

این آشفته‌گی اگر از يكسو به پدید آمدن جدایی و پاره‌گی ما از ارزشهای دیروزی‌مان منجر می‌شود و هم چنان از آبشخورهای اسطوره‌یی ما، از سوی دیگر و در کنار این بیگانگی، «کاریکاتوری» از ارزشها بر ما تحمیل می‌شود و یا ما آن را خواسته و ناخواسته به

عاریت می‌گیریم، بدون آن که به آن اندیشیده باشیم و یا مجال اندیشیدن را یافته باشیم. «مجال است که بتوانیم از راه برابرنهادهای نیندیشیده و نگواریده درباره ی مفاهیم و ویژه گفتارهای فکری - فلسفی متفکران باختر زمین در زبان و روان خود به فهم ساختار پیچیده ی کرد و کار آن مفاهیم در زبان و روان بیگانگان راه بیابیم. این هم در حالی است که ما کمتر فکری از خود داشته‌ایم و یا اگر داشته‌ایم به آن نیندیشیده‌ایم و آن را درنیافته‌ایم .

پس بایستی به مطبوعات پرداخت و از ارزش و بی‌ارزشهای آن گفت؛ چرا که این مطبوعات اگر از یکسو نگاه ما را ژرف و احساس ما را حساس و وجدان ما را بیدار می‌کند، از سوی دیگر در گسترش بدفهمی‌ها و بدرفتاری‌هایمان و خواب آلودگی‌هایمان اثر گذاشته و اثر می‌گذارد .

تلاشهای مطبوعات در کشور ما پیشینه ی درازی دارد. اما در این درازنای عصر با دستاوردهای اش همخوانی و همنوایی ندارد و این هم از آن روست که «افغانستان پس از تیموریان زیر تسلط خاندان ابدالی، محمدزایی و استعمار انگلیس برای کارها و جنبشهای فکری کمتر مجال داشت. علوم قدیم در این کشور رفته رفته رو به انحطاط رفت و از عولم جدید نیز بهره‌ای چندان به آن نرسید. ۲

با وجود آن، از تلاشهای فرهیختگان و فرزانه گان ما در دوره‌های مختلف و برشهایی مختلف زمانی همین چند سده ی پیشین نمی‌توان چشم پوشید که گاهنامه‌هایی همچون شمس‌النهار، سراج‌الخبار، کابل و عرفان نمونه‌هایی از این‌گونه تلاشها بوده‌اند. این‌گونه تلاشها با وجود کاستیها و کمبودیها، غنیمتهایی بوده‌اند در میان فرصتهای زمانی. سوگمندانه تا هنوز يك جمع‌بندی انتقادی از این‌گونه تلاشها نداریم و در نهادینه کردن فرهنگ و ادب‌مان از این گونه تلاش‌ها کمتر بهره برده‌ایم. همچنان در نبود يك فلسفه ی ملی بسیاری از کوشش‌هایمان به هدر رفته است. اما در هنگامی که «در دری» به نخستین تلاشهای خود می‌آغازد، جامعه ی ما، فاجعه‌های گوناگونی را پشت سر می‌گذارد. کودتا پشت کودتا، تجاوز پشت تجاوز، بحران پشت بحران، همه و همه

نیروهای جامعه‌مان را نابسامان و بحران‌زده می‌سازد و حتی برخی از روشنفکران را به ماجراجویی و تلاشهای عاقبت نا اندیشانه می‌کشاند.

مقاومتی که از يك نبرد طولانی در برابر روسیه شوروی سربلند می‌کند، در نبود يك نیروی ملی و کار آزموده می‌رود که جای خود را به عوامل نیروهای استعماری و قبیله سالار، تازی‌پرست و تروریست خالی کند.

در چنین روزگاری نخستین شماره ی «در دری» از چاپ می‌برآید، که در دیباچه ی آن می‌خوانیم: «... با این کار، خط و سنگری تازه به نفع قوم و گروه خاص و در برابر قوم دیگری نگشوده‌ایم. و باز پشت این حرف فوراً اضافه کنیم که این هیچ‌گاه به این ادعای بی‌بنیاد مخلوط نشود که خودمان در زندگی خط و ربطی نداریم - که کارهای شخصی بچه‌های «در دری» بر کسی پوشیده نیست.»^۳

در تصحیح و تکمیل گفته بالا می‌توان افزود: برخی از گرداننده گان این مجله از جمله کسانی بوده‌اند که در مقاومت سهم شایسته داشته‌اند و یا از طریق گروهی سهم خود را ادا کرده‌اند. به گفته ی خودشان مقامشان در این راستا از کفر ابلیس مشهورتر است. اما نقطه قابل توجه این نیست که گرداننده گان «در دری» از بستر مقاومت برخاسته‌اند و یا تمایلات نوقی و ادبی و فرهنگی گوناگونی داشته و دارند. نکته ی قابل توجه این است که گرداننده گان «در دری» در میان گزینش و فراخوانی راه فرهنگی و کار فرهنگی و دیدگاه ملی - مذهبی و پیوسته‌گیها و وابستگیهای نژادی و محلی و سیاستهای ماجراجویانه ی برخی از رهبران محلی‌شان - در نبود بدیل‌های ملی و فرهنگی - دست و پا می‌زنند. سیاستهای برخاسته و بازمانده از میراث دولتهای قیابلی و استعمار جهانی .

از همین رو «در دری» در پهلوی آن که سنگری برای فریختگان فرهنگی می‌شود، برای بازاندیشی و مقاومت فرهنگی، از سوی دیگر کمبنگاهی برای کسانی می‌شود که با ماجراجویی و تبلیغ افکار ضد فرهنگی نژادپرستانه و تازی‌گرایانه سدی برای یگانگی فرهنگی و ملی ما هستند .

آنها از همین کمینگاه به فرهنگ و ریشه‌های مشترک هویتی‌مان می‌تازند. اینک می‌پردازیم به برخی از نمونه‌های آن، که مقاله‌ای به نام «زبان دری هزاره» در شماره ی ۱۰۹ یکی از آنهاست. نویسنده که نام اصلی خود را ننگاشته، در این مقالت مطالبی را پیشکش کرده که اکثراً تفرقه‌افکنانه و غیر علمی است. نویسنده در این نوشته کوشیده در پهلوی توهین، تهدید و زبان‌فهم‌دانستن تاجیکان، آنها را هویت‌باخته جا بزند. به نظر نویسنده ی «زبان دری و هزاره» تاجیکان کسانی‌اند که زمانی ترک بوده‌اند و بعدها فارسی زبان شده‌اند. به باور آقای «آریانپور»، تاجیکان کسانی‌اند که هنوز هم فارسی را فرا نگرفته‌اند.

آقای «آریانپور» خشم و نفرت خود را در دشمنی با تاجیکان به مفهوم همگانی آن، چه این تاجیک سمرقندی باشد و چه هراتی و چه کابلی باشد و چه شیرازی، قندهاری، تخاری و هرجایی دیگر... پنهان نمی‌دارد. در جای دیگر درباره ی آریایی بودن و ریشه‌سازی آنها می‌نگارد: «کسانی که تخیلی درست کرده و مدعی بومیت و اصالت شده‌اند.» این‌گونه جمله‌ها و نیشته‌هایی که نه رنگ پژوهش دارند و نه رنگ علمی و نه آماجی را نشانه گرفته‌اند، به جز تفرقه‌افکنی و تحقیر دیگران، ره به جایی نمی‌برند. بی‌شک که جای این‌گونه نیشته‌ها در «در دری» نیست، چرا که شایسته و زبینه «در دری» نیستند و «در دری» را نباید جولانگاه این گونه عقده‌گشایی‌ها بسازیم... چرا که «در دری» با تارهای وجود این تبارها بافته شده و خانه‌ای وجودی برای همه ی ما شده است، ملتی که شناسنامه‌اش مرزهای سیاسی، قومی، قبیله‌ای را درنور دیده، شایسته ی چنین توهین و تحقیری نمی‌باشد.

باید آگاه بود که هیچ نوع دشمنی میان تیره‌های گوناگون انسانی وجود نداشته و ندارد و این سیاستهای استعماری و تلاشهای عاقبت نااندیشانه ی تمامیت‌خواهان، نژادپرستان و محلی‌گرایان ماجراجوست که نه تنها ملیتها و اقوام را دور از هم بلکه در برابر هم قرار می‌دهند.

اگر از ردپای افکار ماجراجویانه در گستره ی پژوهش و تحقیق بگذریم، می‌رسیم به نمونه‌هایی از تازی‌گرایی پژوهشگران ما: در شماره ی سیزده «در دری»، مقاله‌ای پژوهشی درباره ی «تفاوتهای زبانی ایران و افغانستان» چاپ شده است. این مقاله از جهات مختلف

بسیار ارزشمند و گرانمایه است اما آن موردی که روی آن انگشت گذاشته‌ایم این است: «نکته ی دیگر در این زمینه این است که جریانی شبیه آنچه در ایران به نام «سره‌نویسی» به وجود آمد که در واقع منظور اصلی از آن، مقابله با زبان عربی و در نتیجه کم‌رنگ کردن فرهنگ دینی اسلام بود و به تبع آن واژه‌ها و ترکیباتی جایگزین کلمات و ترکیبات عربی شد در افغانستان به وجود نیامد. بنا بر این، بسامد و رواج واژه‌ها و ترکیبات عربی در آن مملکت بیشتر از ایران است. می‌بینیم که چگونه نویسنده ی توانای ما زیر تأثیر جو حاکم تبلیغاتی افراطی عرب‌زده گی قرار گرفته کار فرهنگستان را که به هیچ گونه مقابله با دین اسلام نبوده و نیست، مقابله با دین اسلام توجیه می‌کند و ذهنیت مردم را در برابر ارزشهای کنونی زبان‌شناسی و ویژگی‌های ساختاری زبان فارسی دری گمراه می‌سازد. با وجودی که نویسنده ی نامبرده می‌داند که زبان فارسی یکی از زبانهای هند و اروپایی است و ساختارهای آوایی، دستوری، و نوشتاری به ویژه خود را بایستی داشته باشد و دارد.

توجه به ساختارهای يك زبان به هیچ گونه‌ای دشمنی با زبانی دیگر نیست، چه رسد به دشمنی با دین و دیانت. این که در افغانستان به این گونه مسایل توجه نمی‌کنند، چیز مثبتی نیست، نباید بر آن بالید و افتخار کرد.

نباید از یاد برد که یکی از موارد مثبت کارهای فرهنگستان همان واژه‌سازی بر مبنای ساختارهای زبان فارسی دری است. شایسته نیست این گونه کارها را ما با دشمنی با دین، آن هم دین اسلام توجیه کنیم. بهتر آن است که ما فرهنگستانی از مجموعه‌ای کشورهای فارسی زبان داشته باشیم تا به این گونه کارها با وسعت بیشتر و چند و چون دیگر رسیدگی کرده بتواند. در آن صورت لازم نخواهد بود که به جای واژه‌های سره ی فارسی، کلمه‌های عربی، انگلیسی و یا پشتو به کار ببریم.

اگر با همین چند گفته بالا، در مورد زبان بسنده کنیم در آن صورت از گفتن درباره ی زبان فارغ می‌شویم و می‌رسیم به نقد و ارزیابی نیشته‌های «در دری».

بدون گزافه می‌توان گفت که «در دری» یکی از پیشگامان ما در گستره‌ی نقدنویسی در همین دو دهه‌ی پسین می‌باشد. نقدهای بسیار ژرف و روشمند و آماج‌داری در «در دری» به چاپ رسیده است. اما در میان این همه نقدها، نقدگونه‌هایی هم یافت می‌شود که کاستیهای بخصوص خود را دارند. از جمله «در پیچ کوچه ماه به لیلام می‌رود» نوشته‌ی قنبرعلی تابش است که در آن برگزیده‌ای از شعرهای شبگیر پولادیان با عنوان «فراز برج خاکستر» نقد شده است.

منتقد در بخشی از نبشته‌ی نقدگونه‌اش می‌نگارد: «در يك تورق کلی پی می‌بریم که این مجموعه هم چنان که از نظر قالب متنوع و رقم رقم است، از نظر محتوایی و مفهومی نیز از گسترده‌ی دگرگونی بسیار برخوردار است. مضمون‌هایی چون بهار، خزان، وطن، مقاومت، آزادی، عشق، سوگ، فاجعه، شهادت، پوچی و... در آن به چشم می‌خورد. به تعبیر دیگر در این مجموعه، هم با حماسه رویبرویم و هم با مرثیه و هم تغزل و هم با... و البته این تنوع محتوایی هم به نوبه‌ی خود نشانگر آن است که شاعر هم از نظر فکری و عاطفی و... در طیفی مشخص قرار نمی‌گیرد.»

اگر منتقد گرانمایه مقدمه‌ی کتاب را درست می‌خواند و در خواندن متن، از صبر و بردباری کار می‌گرفت در آن صورت ضرورت به نگارش این گفته‌ها نبود. «فراز برج خاکستر» گزیده‌ای از دوره‌های مختلف سرایش شاعر در قالبهای مختلف است. گزینش قالبهای مختلف شعری به مفهوم نداشتن فکر یکدست و بینش منسجم نیست. درباره‌ی این که شبگیر پولادیان از چه کسی تأثیر گرفته، جای هیچ گفتگو نیست، اما منتقد گرامی مورد مشخص آن را نشانی نکرده است. به کمترین شباهت میان دو شعر نباید حکم کرد که یکی از دیگری گرفته شده و یا تأثیر پذیرفته است. در برخی از موارد نزدیکیها و همنواییهایی میان شاعران مختلف وجود داشته است، بدون آن که ما پلی از تأثیرپذیری را میان آنها پیدا کنیم. در پایان باید افزود: سوای کارهای مقدماتی پولادیان که در آن رنگین‌کمانی از حالات روحی و عاطفی‌اش به تصویر کشیده شده است، پولادیان شاعری است که دیدگاهی تاریخی و اسطوره‌ای ما را وارد شعر معاصر ساخته و از عهده‌ی آن به خوبی برآمده است.

خلاصه به جز کاستیهای وزنی که آن هم در برخی موارد آگاهانه صورت گرفته و شاید به مفهوم نوآوری و زیبایی شعر بوده باشد، موارد دیگر انتقاد آقای قنبرعلی تابش بر شعر «فراز برج خاکستر» موجه نمی‌نماید.

اگر بخواهیم به اجمال این گفته‌ها را فشرده سازیم، می‌توان نوشت که «در دری» با وجود کاستیها و ناهنجاریهایش، بخشی از شناسنامه‌ی ما در غربت است. این نشریه در پهلوی گفت‌وگوهای بسیار پر محتوا و ویژه‌نامه‌های پژوهشی و علمی و نبشته‌های ژرفش مانند «گنج باد آورده» و جستارهای از همین دست؛ متأثر از افکار ماجراجویانه نژادی و تمایلات تند مذهبی و فرقه‌یی بوده است. برای آن که «در دری» را به جایگاه اصلی‌اش برگردانده باشیم، باید آن را از آلودگیهای نژادی و تمایلات محلی و افکار ماجراجویانه‌ی گروهی بپیراییم و در سلامتش بکوشیم که شایسته‌ی نام و نشان و زبان و زمان ما باشد.

من با بینی از حافظ به این جستار پایان می‌بخشم تا حلاوت این زبان و توان بزرگان این زبان و فرهنگ را مسجل کرده باشیم :

چو عنده‌لیب فصاحت فروشد، ای حافظ!
تو قدر او به سخن‌گفتن دری بشکن

رویکردها :

۱. چشم‌اندازهایی از کور مالی فیلسوف فرهنگ (آریا برزن زاگرس، ص. ۱۰)
۲. دانشنامه‌ی ادب فارسی، جلد سوم، حسن انوشه، چاپ ایران، ص. ۴۴۰
۳. «در دری»، شماره‌ی نخستین، ابوطالب مظفری
۴. برگرفته از شماره‌های دردری که در متن تذکر یافته است.

مؤخره‌یی بر معیار های گزینشی چاپ آثار

شام شنبه برابر با نوزده نوامبر ۲۰۰۵ برنامه‌یی زیر عنوان معیار های گزینشی چاپ آثار از سوی نهاد نشراتی "شاهنامه" در هالند به گرداننده گی و گوینده گی منیژه نادری مسوول این نهاد در یکی از اتاق های انترنتی دایر گردید. این برنامه که تا نیمه های شب ادامه یافت، با مقدمه ی گوینده ی برنامه آغاز و با سخنرانی استاد لطیف ناظمی، شبگیر پولادیان، نصیر مهرین، بیژن پور پی گرفته شد با بحث هایی مستقیم میر حسین مهدوی، سالار عزیزپور و صبور الله سیاه سنگ پیرامون معیار های گزینشی چاپ آثار و غیابت دوست فرزانه مان شریف سعیدی به پایان رسید.

لازم به یاد آوریدست که نخستین بار نیست که برنامه ی از این دست از سوی این نهاد سازماندهی می شود؛ بلکه این چهارمین برنامه از سلسله برنامه های ست که در راستای بزرگداشت، نقد و بررسی کتاب با همیاری و همنوایی شمار زیادی از فرهیخته گان از جانب این نهاد رویدست گرفته می شود.

بدون مبالغه می توان گفت: تلاش های از این دست و در این راستا با این گرانشگی و هدفمندی چه در درون مرزها و چه در بیرون مرزها کم داشته ایم، اما در میان، از کاستی ها و کمبودی های این برنامه ها هم نمی توان چشم پوشید و نا گفته گذشت؛ چرا که نگارنده در موقع مناسب آن به آن پرداخته ام و ضرورت باز نویسی آن را در این یاد

داشت نمی بینم و تنها به کمبود و کاستی واپسین برنامه که همانا بحث بر معیارهایی گزینشی چاپ آثار می باشند، بسنده می دارم.

این برنامه که به گفته ی دوست فرزانه ام صبورالله سیاه سنگ صورت مقدماتی و کلی گویی را داشت و بیشترین این سخنرانی ها بر محور ارزش فلسفی، ارزش اجتماعی، موانع و محدودیت چاپ آثار خوب و ارزشمند در درون کشور و پیشینه ی چاپ کتاب در افغانستان و ارزش دوگانه آثار و سخن هایی از این دست خلاصه می شد، کمتر به موارد مشخص معیارهای گزینش آثار پرداخته شد، که این خود کمبود و کاستی این برنامه را برجسته می نمود.

از همین رو بهتر بود بجای معیارهای گزینشی، مقدمه ی بر معیارهای گزینش... گفته می شد. تا بحث های ما در این برنامه و در چارچوب گفته های مقدماتی، قابل توجهی می بود.

برای رفع کاستی های برنامه و ادای احساس مسوولیت در برابر آن، نکاتی را منحصیث معیارهای گزینشی چاپ آثار زیر عنوان مؤخره یی بر معیارهای گزینشی چاپ آثار پیشکش اهل نظر می دارم، تا انگیزه شود برای کسانی که با احساس مسوولیت بیشتر بر این مسئله نگاه می کنند.

معیارهایی که در این بخش بر آن اشاره می شود، صورت دوگانه دارد: صورت خاص و صورت عام. در این معیارها از املا، انشاء و نظم منطقی زبان به سوی محتوا و منطق اندیشه می رویم.

در بخشی عام، نکات زیر را به ترتیب در نظر داریم:

۱- املا، یکدست و روشمند و متکی بر قواعد ساختاری زبان و فرهنگ نوشتاری

۲- اعمال نشانه گذاری و کاربرد منظم آن در تمام متن

۳- انشاء متکی بر قواعد زبان و منطبق بر منطق اندیشه. بالاخره در آثاری که برگزیده می شود، بایستی تکواژه ها، واژه ها، جمله ها، بند ها، پاراگراف ها، بهره ها، فصل ها، عنوان ها متکی بر نظم منطقی و معنایی و دستوری و نوشتاری باشد و به گونه ی منظم و هماهنگ شود که صورت و محتوا، شکل و فرم اثر را خدشه دار

نکند. خلاصه بر اثری که از سلامتی محتوا، زبان، ساخت و بافت هماهنگ بر خوردار نباشد، نبایستی چاپ شود؛ تا زمانی که تعدیلات و تصحیاتی بر آن وارد نشود.

می آیم برسر موارد خاص و معیار های خاص گزینشی در چاپ آثار که به گونه ی خاص آن در کتاب ها و آثار مسلکی قابل تطبیق می باشند. اگر در این گونه آثار معیار های عام در نظر گرفته می شود، اما به موارد خاص و مسلکی آن توجه نمی شود؛ اثر فاقد ارزش مسلکی و تخصصی می باشد. به گونه ی مثال: اگر آثار ادبی را در نظر بگیریم بایستی در چاپ این آثار به ادبیت ادبی آثار رویکرد اساسی و بنیادی صورت بگیرد و این اصل در مورد آثار پژوهشی به گونه ی دیگر آن مطرح است یعنی در آثار پژوهشی توجه به روش ها و شگرد های، اصول و قواعد پژوهشی بیشتر مطرح می باشد تا موارد دیگر آن. از همین رو در نوشتن آثار پژوهشی، گزینشی آثار از این دست برای چاپ اصول و قواعد پژوهش از اولویت اساسی و بنیادی بر خور دار است. برای توضیح آن به بر شماری، شماری از این روش ها اشاره می دارم و تا پایان مقاله آن را پی می گیریم؛ تا در پایان این نبشته به نتایج دلخواه خود رسیده باشیم می دانیم که پژوهش، پویایی است یگانه، ولی عمل پژوهنده گذشته از آنکه بر زمینه ای قبلی مسبوق است؛ سه گونه فعالیت را در بر می گیرد: جهت یابی و یافته اندوزی و نتیجه گیری. پژوهش از جهتی بر دو گونه است: پژوهشی ابتکاری یا نو جویی یعنی یافتن یا کشف آن چه بر دیگران مجهول است. پژوهشی تاییدی یا نو گستری، یعنی گستردن یا تفصیل آن چه بر دیگران به اجمال معلوم است. در پژوهش نه تنها جهان بینی علمی پژوهشگر مورد توجه است؛ بلکه پژوهشگر بایستی نقشه ی پژوهشی، جهت یابی، مسئله گزینی، مسئله کاوی، شیوه گزینی، سند گزینی، یافته اندوزی، بررسی یاداشت بر داری نقادی یافته ها، نتیجه گیری، واری، رده بندی بازنگری همه این ها و برخی دیگر از موارد که در این نوشته بدان اشاره نشد؛ بایستی در چاپ آثار پژوهشی در نظر گرفته شود؛ که این اصل نه تنها در مورد نوشته ها و آثار تاریخی مرعی الاجراست، بلکه در مورد آثار تخصصی و مسلکی نیز باید در نظر گرفته شود.

در کنار این ها آثاری که برای چاپ برگزیده می شود، از سوی پاسخ گوی نیاز های معنوی و مادی ما باشد. به مفهوم دیگر اولویت را در مقام معیارهای گزینشی چاپ آثار نباید از نظر دور داریم چه این آثار ادبی باشد و چه فلسفی، پژوهشی، علمی و تاریخی و... .

سخن آخر اینکه، مسوولان چاپ آثار اگر، به حد اکثر معیارها چاپ آثار توجه نمی دارند کم و بیش به حداقل معیارهای که در بالا به آن اشاره شد، توجه بدارند، تا راه بیرون رفت از بحران نوشتاری را همواره از دید رس رویکرد خویش دور نداشته باشیم.

آنچه تا کنون از انتشارات "شاهنامه" پیشکش شده است:

- سیاه و سپید، داستان واقعی، از قلم ا. آزر، پاییز ۱۳۸۲ خورشیدی
- نوروز، انگیزه و رسالت فرهنگی، نوشته بشیر عزیزی، دسمبر ۲۰۰۳ م.
- روی تقویم تمام سال، دفتر شعر، لیلا صراحت روشنی، چاپ دوم بهار ۱۳۸۳ خ.
- در مجمر آواره گی، دفتر شعر، کریمه ولی نادری، بهار ۱۳۸۳ خ.
- شب رفت و سحر نشد... مجموعه هجده مقاله، نصیر مهرین تابستان ۱۳۸۳ خ.
- با یاس از یاوه، دفتر شعر، ا. آزر، تابستان ۱۳۸۳ خورشیدی.
- اندیشه، به مناسبت سومین سالروز شهادت احمدشاه مسعود
- به کوشش انجنیر نور سلطانزاده، نقاشی از ابوبکر ایوبی، سپتمبر ۲۰۰۴ م
- غالب، بررسی زندگی و آثار فارسی، بشیر سخاورد، زمستان ۱۳۸۳ خ.
- صبور مقدس، دفتر شعر، عبدالرزاق رحی، زمستان ۱۳۸۳ خ.
- طاعون، گزارش ادبی، ا. آزر، بهار ۱۳۸۴ خورشیدی
- آخرین و خشور، دفتر شعر، سالار عزیزپور، بهار ۱۳۸۴
- در اینجا هر چی زندان است... دفتر شعر، فاروق فارانی، بهار ۱۳۸۴ خ.
- Hè? دفتر شعر به زبان هالندی، سیروس کفایی (شاعر ایرانی)، اکتوبر ۲۰۰۵
- پژوهشی درگستره زبان و نقدی بر عوامل نابه ساماتی آن در افغانستان، سالار عزیزپور، چاپ نخست
- تابستان ۱۳۸۴ خ.
- کلاهنامه، چند نوشته پیرامون دوره امانی، نصیر مهرین، زمستان ۱۳۸۴ خورشیدی
- طب در گستره تاریخ، یوهندوی دکتر محمد انور ترابی، بهار ۱۳۸۵ خورشیدی
- جاوید نامه (دفتر خاطرات) سیمینار بین المللی جاوید، ۴جون ۲۰۰۶ م. فرانکفورت، به کوشش زهره یوسفی، می ۲۰۰۶
- از ژرفا، عزیز الله ایما، تابستان ۱۳۸۵ خورشیدی

